

## تحديث و واژه‌های همنشین و جانشین

ابراهیم دستلان<sup>۱</sup>

### چکیده

خداوند برای هدایت بشر، هادیان و سفرائی را قرار داده است تا راه سعادت و هدایت را به واسطه آنها به مردم معرفی نماید، ایشان نیز برای درک حقیقت و شناخت دستورات و اراده الهی باید با عالم ملکوت در ارتباط باشند. یکی از راههای این ارتباط تحديث است که همان گفتگوی انسان با ملائکه محسوب می‌گردد که در معنای اعم، ارتباط قلبی و سمعی شخص منتخب با عالم ملکوت است و شامل شخصی می‌شود که دارای مقام نبوت نبوده و لیکن برای اتمام حجت و تبیین شریعت و هدایت امت در بین مردم حضور دارد. در روایات معصومین، از لغات مختلفی در بیان این مقام و کیفیت آن سخن به میان آمده که برخی از این لغات در بیان کیفیت تحديث کاربرد دارند که از الفاظ جانشین واژه تحديث محسوب می‌شوند و عبارتند از: قذف، نکت، قرع، نقر و وقر و برخی دیگر که عبارتند از وحی و الهام، از الفاظ و معانی همنشین تحديث هستند که در بیان مقام تحديث کاربرد یافته‌اند. در این مقاله هر کدام از این لغات به تفکیک مورد بررسی قرار گرفته و تلاش شده که وجه افتراق و اشتراکی از آنها بدست آورده شود تا بر اساس آن کاربرد این الفاظ در روایات معصومین مبتنی بر وجوه کمی و کیفی تحديث بدست آید.

کلید واژگان: تحديث، وحی، الهام، نکت، قذف، قرع، نقر، وقر

---

\* دانش پژوه سطح ۴ تاریخ و سیره پیامبر اعظم(ص) مؤسسه آموزش عالی حوزوی امام رضا(ع)

## مقدمه

در روایات از وجود محدثان در بین مردم سخن به میان آمده است، این افراد از گروه انبیا نبوده و گفتگوی ملائکه با ایشان به هیچ وجه، جنبه تشریحی نداشته، بلکه صرفاً برای هدایت بشر و یا تبیین احکام شریعت، پیام‌هایی را از عالم ملکوت دریافت نموده و آنها را یا به دیگران منتقل نموده و یا در جهت وظیفه هدایتگری خود به کار گرفته‌اند. از آنجا که در بیان و یا تعریف این مقام در روایات از الفاظ مختلفی استفاده شده است باید ملاحظه نمود که هر کدام از این الفاظ در بردارنده چه ویژگی هستند و متحمل چه خصوصیتی می‌گردند.

بدین صورت که با استفاده از یک کلمه مشخص گردد، انتقال اطلاعات توسط فرشته به شخص محدث از طریق گوش صورت گرفته یا قلب و اینکه فرق مبادی ورود اطلاعات در چیست که گاهی از قلب و گاهی از گوش انجام می‌پذیرد و لزوم این ویژگی در ائمه اطهار(ع) در چیست؟

با توجه به اینکه در این موضوع در بین کتب روایی و زندگینامه‌ها، کتابی که در این زمینه نوشته شده و به شرح و تفصیل آن پرداخته شده باشد، یافت نشد و از طرفی در بین پایان‌نامه‌ها نیز در این موضوع متن مستقلی یافت نگردید؛ در این مقاله به بررسی لغات و معانی مشابه تحدیث پرداخته شده است.

لازم به ذکر است در منابع عام به صورت مختصر به اصل مقام تحدیث پرداخته شده و گاهی نیز به برخی از روایات در این مورد اشاره شده، اما به تشریح آن پرداخته نشده است.

در جوامع روایی شیعه، بحث تحدیث تحت عناوین مختلف اعم از امکان، کیفیت و وقوع آن در اهل‌بیت، تبویب گردیده که دلالت بر اهمیت و توجه علما دین به این موضوع بوده است. از میان جوامع روایی در قرن سوم می‌توان به کتاب «بصائر الدرجات



### تحديث و واژه‌های همنشین و جانشین

فی فضائل آل محمد(ص)<sup>۱</sup> اشاره نمود و در قرن چهارم به کتاب «الکافی<sup>۲</sup>» و در بین متأخرین نیز می‌توان از کتاب «الوافی<sup>۳</sup>» و «بحار الأنوارالجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار<sup>۴</sup>» نام برد.

احادیث تحديث در فضای تفاسیر روائی اولیه در قرن سوم همچون «تفسیر قمی» و «تفسیر عیاشی» و تفاسیر جامع روائی متأخر در قرن یازدهم همانند: «شریف لاهیجی»، «الصادق»، «البرهان» و «نورالثقلین» و در بین معاصرین نیز مانند: «تفسیر المیزان فی تفسیر القرآن»، «تفسیر روشن» و «اطیب البیان فی تفسیر القرآن»، انعکاس یافته است، چنان که در کتاب تفسیر منسوب به امام حسن عسکری(ع)<sup>۵</sup> نیز یافت می‌شوند.

از میان کتب کلامی متقدمین بحث مستقلی در زمینه تحديث یافت نشد، اما در میان کتب معاصرین به فراخور موضوع مقداری به این بحث پرداخته شده که از این میان می‌توان به کتاب‌های ذیل اشاره نمود:

۱. صفار، محمد بن حسن، الجزء الخامس: باب فی أنهم یخاطبون و یسمعون الصوت و یأتیهم صور أعظم من جبرئیل و میکائیل ج ۱، ص ۲۳۱؛ الجزء السابع: باب ما یفعل بالإمام من النکت و القذف و النقر فی قلوبهم و إذنبهم ج ۱، ص ۳۱۶؛ باب فی الأئمة أنهم محدثون مفهمون ج ۱؛ ص ۳۱۹؛ باب فی أن المحدث کیف صفته و کیف یصنع به و کیف یحدث الأئمة ج ۱؛ ص ۳۲۱.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، کتاب الحجة: باب الفرق بین الرسول و النبی و المحدث، ج ۱، ص ۱۷۶؛ باب أن الأئمة محدثون مفهمون، ج ۱، ص ۲۷۰.

۳. فیض کاشانی، محمد محسن بن شاه مرتضی، باب ۵ الفرق بین الرسول و النبی و المحدث ج ۲، ص ۷۳.

۴. مجلسی، محمد باقر، الجزء السادس و العشرون، تتمه کتاب الإمامة، أبواب علومهم: باب ۱ جهات علومهم و ما عندهم من الکتب و أنه ینقر فی آذانهم و ینکت فی قلوبهم ج ۲۶، ص ۱۸؛ باب ۲ أنهم محدثون مفهمون و أنهم بمن یشبهون ممن مضی و الفرق بینهم و بین الأنبياء ج ۲۶، ص ۶۶.

۵. علما در اعتبار این تفسیر و استناد آن به امام حسن عسکری اختلاف دارند. جمعی مانند ابن غضائری، علامه حلی، تفرشی، محقق داماد و آیه الله خویی ... آن را بی اعتبار دانسته‌اند و عده‌ای بر آن اعتماد کرده و استناد آن را به امام تقویت کرده‌اند که سی‌ویک نفر از دانشمندان از جمله شیخ صدوق، ابومنصور طبرسی، قطب راوندی، شهید ثانی، مجلسی اول و دوم و ... از جمله آن افراد برشمرده‌اند (ر.ک: امام عسکری، «تفسیر امام حسن العسکری»، ص ۷۱۴-۷۳۳).

- ۱- «امام شناسی»، نوشته علامه سید محمدحسین حسینی طهرانی؛
  - ۲- «مع الائمة الهداة»، نوشته آیت‌الله سید علی میلانی؛
  - ۳- «الاضواء علی عقائد الشیعه الامامیه»، نوشته آیت‌الله جعفر سبحانی؛
  - ۴- «الملل و النحل»، نوشته آیت‌الله جعفر سبحانی؛
  - ۵- «راهنمای حقیقت»، نوشته آیت‌الله جعفر سبحانی؛
  - ۶- «بررسی مسائل کلی امامت»، نوشته آیت‌الله ابراهیم امینی.
- و اما منابع خاص نیز بیشتر به ماهیت و یا محتوا و نتیجه تحدیث پرداخته شده و کمتر به واژه های همنشین یا جانشین تحدیث در بیان روایات پرداخته شده که این مسأله وجه تمایز این مقاله با آثار دیگر می‌باشد، به چند مورد به عنوان نمونه از این آثار به عنوان پیشینه خاص، اشاره می‌گردد:

### ۱. تک‌نگاره:

- ۱- «مُحَدَّث»، اتان کلبگ، مترجم: حقانی فضل، مصطفی، فصلنامه امامت پژوهی، تابستان ۱۳۹۱، سال دوم، شماره ۶؛ (۱۲ صفحه - از ۲۱۵ تا ۲۲۶)
- ۲- «آموزه تحدیث در خوانش شیعه و اهل سنت»، شاکر، محمدتقی، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، قم ۱۳۹۷.

### ۲. پایان‌نامه

- ۱- «پژوهشی در مقام علمی و مقام تحدیث حضرت فاطمه زهرا(س)»، دانشکده اصول دین قم، کارشناسی ارشد، استاد راهنما: ناصر رفیعی محمدی؛ استاد مشاور: زهرا اخوان صراف، دانشجو: گل‌افشان پارسا نسب.
- ۲- «رابطه میان شب قدر با اهل بیت(ع) با تکیه بر علم آنان»، دانشکده علوم حدیث، ۱۳۹۳، کارشناسی ارشد، استاد راهنما: محمد احسانی فر، استاد مشاور: محمد مرادی، دانشجو: خدیجه محمدی فروشانی.
- ۳- «منابع علم امام در قرآن و سنت»، دانشگاه فردوسی مشهد- دانشکده الهیات و معارف اسلامی شهید مطهری، ۱۳۹۳، دکترای تخصصی، (PhD) استاد راهنما: محمد مرتضوی، استاد مشاور: مرتضی حسینی شاهرودی، احمد عابدی، پدیدآور: الهام محمد زاده نقاشان.



### تحدیث و واژه‌های همنشین و جانشین

- ۴- «گستره علم امام از دیدگاه آیات و روایات»، دانشگاه معارف اسلامی قم، ۱۳۹۲، کارشناسی ارشد، استاد راهنما: علی نصیری، استاد مشاور: محمدعلی مجد فقیهی، پدیدآور: محمدحسین نصیری.
- ۵- «بررسی اصطلاح محدث در فرهنگ اسلام»، دانشگاه شهید چمران اهواز- دانشکده الهیات و معارف اسلامی، ۱۳۸۸، کارشناسی ارشد، استاد راهنما: ناصر سودانی، استاد مشاور: قاسم بستانی، پدیدآور: حسین جلالی.
- ۶- «منابع علم امام(ع) و پاسخگوئی به شبهات پیرامون آن»، سایر- دانشکده علوم حدیث، ۱۳۹۰، کارشناسی ارشد، استاد راهنما: رضا برنجکار، استاد مشاور: محمدتقی سبحانی، دانشجو: محمد تقی شاکر اشتیجه.
- ۷- «مصادر علوم اهل بیت و ائمه معصومین(ع)»، دانشگاه جامعه المصطفی العالمیه- دانشکده الهیات و معارف اسلامی، ۱۳۸۴، کارشناسی ارشد، استاد راهنما: محمدرضا مصطفی پور، استاد مشاور: علی اسدی، دانشجو: سلطان علی صفر زاده.

### **۳. مقالات**

- ۱- محمدعلی مهدوی راد، «پژوهش گونه‌ای درباره مصحف فاطمه»، مجله آیینه پژوهش، سال ۱۳۸۱، شماره ۷۵، (۱۸ صفحه - از ۲ تا ۱۹)
- ۲- محمدکاظم رحمان ستایش، «گفت‌وگوی ملائکه با حضرت فاطمه»، مجله حدیث پژوهی، بهار و تابستان ۱۳۹۱؛ شماره ۷ علمی-پژوهشی ( ۲۸ صفحه - از ۷ تا ۳۴)
- ۳- محمدهادی عنایتی راد، «فاطمه زهرا (س)»، محدثه خدا، پایگاه تخصصی معارف اهل بیت آستان قدس رضوی .
- ۴- عباس کوثری ، «حضرت زهرا (س)همراز جبرئیل»، مجله فرهنگ کوثر، شماره ۳۱.

### **۴. مفهوم شناسی و معنای تحدیث**

تحدیث از کلماتی است که در روایات اسلامی در بیان شئوناتی برای اشخاصی برگزیده در میان انسان‌ها از آن استفاده می‌گردد و در واقع مرتبه‌ای از جایگاه و رتبه‌ی



معنوی شخص را نیز نمایان می‌سازد، نخستین بار این کلمه در عبارات پیامبر اسلام(ص) و سپس توسط معصومین(ع) به کار گرفته شد و پس از آن با بیان شاخصه‌ها، کیفیت این مقام و دفع شبهات اطراف آن، این لغت در میان اندیشمندان و متفکران اسلامی کاربرد پیدا کرد.

در لغت، تحدیث مصدر از ریشه حدّث و هم‌خانواده با کلمات حادث و حدیث است، حدث یعنی شیء قبلاً نبوده و به وجود آمده<sup>۱</sup> و حدیث یعنی هر چیز، تازه و نو<sup>۲</sup>، به سخن و کلام، حدیث می‌گویند<sup>۳</sup> چون شیء بعد از شیء و لفظ بعد از لفظ ایجاد می‌شود.<sup>۴</sup>

و در اصطلاح کلام نیز، حدیث سخنی است که حاکی قول یا فعل یا تقریر معصوم باشد<sup>۵</sup> و بنا بر نقل دیگر هر کلامی که از طریق شنیدن یا وحی در خواب و بیداری به انسان برسد، به آن حدیث گویند.<sup>۶</sup>

مُحَدَّث با صیغه اسم مفعول به کسانی گفته می‌شود که بدون داشتن مقام نبوت و بدون دیدن فرشتگان با آنها سخن می‌گویند و یا به آنها الهام شود و مطلبی در قلبشان قرار گیرد که مخفی از غیر می‌باشد. و شخصی که مُحَدَّث است در واقع صاحب مقام تحدیث می‌باشد.

۱. ابن فارس بن زکریا، «معجم مقاییس اللغة»، ج ۲، ص: ۳۶؛ راغب أصفهانی، حسین بن محمد، «مفردات ألفاظ القرآن»، ص ۲۲۲.

۲. فراهیدی، خلیل بن احمد، «کتاب العین»، ج ۱، ص ۳۵۵ «و الحدیث، الجدید من الاشیاء»، ج ۳، ص ۱۷۷.

۳. جوهری، اسماعیل بن حماد، «الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربیة»، ج ۱، ص ۲۷۸.

۴. ابن فارس بن زکریا، «معجم مقاییس اللغة»، ج ۲، ص ۳۶.

۵. میرزای قمی، «قوانین الاصول»، ۴۰۸؛ الکرکی العاملی، حسین بن شهاب الدین، الاجتهاد و التقليد(هدایة الابرار الی طریق الائمة الاطهار)، ۱۰۵؛ مامقانی، «مقباس الهدایة»، ج ۱، ص ۵۷؛ «ان الحدیث فی الاصطلاح هو ما یحکی قول المعصوم او فعله او تقریره»، شیخ البهائی، «الوجیزه فی الدراییة»، ص ۲.

۶. راغب أصفهانی، حسین بن محمد، «مفردات ألفاظ القرآن»، ص ۲۲۲، «و کلّ کلام ینبغ الینسان من جهة السمع أو الوحی فی یقظته أو منامه».



دکتر محمدتقی فخلعی در این باره می‌گوید:

«اهل بیت افزون بر آنچه از پیامبر بی‌واسطه دریافت کرده بودند، از نوعی علوم غیرعادی هم بهره‌مند بوده‌اند که به‌صورت الهام به ایشان افاضه می‌شده است. احادیث وارده از ائمه در این زمینه، محدث بودن آنان را برای شیعه به عنوان موضوعی تشکیک ناپذیر در آورده است ... در کتب صحاح احادیثی آمده که بر اساس آن‌ها مقام تحديث در این امت درخور شأن عمر بن خطاب می‌باشد.<sup>۱</sup> شارحان در تفسیر این احادیث گفته‌اند: انسان محدث مورد الهام واقع شده فرشته با او سخن می‌گوید صواب بر اندیشه و رأی و سخن او جاری می‌شود و چون چنین امری در امت‌های مفضول واقع شده در امت فاضل هم به‌طریق اولی ممکن است.»<sup>۲</sup>

امام باقر(ع) به نقل از پیغمبر اکرم(ص) فرمود: دوازده تن از خاندان من محدث می‌باشند. عبدالله بن زید برادر رضاعی امام سجاد(ع) که در آنجا حاضر بود چون این سخن از امام شنید سخت شگفت‌زده شد و گفت: سبحان الله! آیا آن‌ها محدث‌اند؟ حضرت رو به وی کرد و فرمود: به خدا سوگند که برادرت علی بن الحسین(ع) محدث بود. سپس حضرت فرمود: ابوالخطاب، در همین معنی فروماند و نتوانست تفاوت نبی با محدث را درک نماید.<sup>۳</sup>

در حدیثی از امام باقر(ع) آمده که آصف بن برخیا، وصی حضرت سلیمان(ع) و یوشع بن نون، وصی حضرت موسی(ع) و ذوالقرنین محدث بودند.<sup>۴</sup>

۱. از ابوهریره و عایشه روایت شده که: «لقد كان في الامم قبلكم محدثون فان يكن في امتي منهم أحد فان عمر بن الخطاب منهم»، صحيح مسلم، باب فضائل عمر، ج ۷، ص ۱۱۵، صحيح البخاری، ج ۴، ص ۱۴۹.

۲. فخلعی، محمد تقی، «گفتمانهای مذاهب اسلامی»، ص ۱۷۳.

۳. مجلسی، محمد باقر بن محمدتقی، «بحار الأنوار»، ج ۲۶، ص ۶۷؛ در حدیث دیگری شبیه به این حدیث آمده است: «... مُحَمَّدُ بْنُ عِمْرَانَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ نَحْنُ اثْنَا عَشَرَ مُحَدَّثًا فَقَالَ لَهُ أَبُو بَصِيرٍ بِاللَّهِ لَقَدْ سَمِعْتَ ذَلِكَ مِنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فَحَلَفَهُ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ فَحَلَفَ أَنَّهُ سَمِعَهُ قَالَ أَبُو بَصِيرٍ لَكِنِّي سَمِعْتُهُ مِنْ أَبِي جَعْفَرٍ»؛ مجلسی، محمد باقر بن محمدتقی، «بحار الأنوار»، ج ۳۶، ص ۳۹.

۴. همان، ج ۲۶، ص ۶۸-۷۳.

رفت و آمد ملائکه و ابلاغ پیام خداوند به رسول و نبی به عنوان وجه ممیز آن از محدث شناخته شده، به این صورت که در نبوت علاوه بر شنیدن سخن ملک به دیدن وی در خواب همچنان که در بیداری می بیند، مانند رؤیای ابراهیم تفسیر کرده اند. ولی محدث کلام ملک را بدون دیدن وی می شنود.

### ۵. واژه های همنشین و جانشین

برخی از مفاهیمی که در تعریف یا بیان کیفیت تحدیث از آن ها استفاده گردیده در واقع الفاظی هستند که دارای معانی و مفاهیم مشابهی با تحدیث هستند و در واقع جانشین این واژه قرار می گیرند، مانند لغات قذف، نکت، نقر، وقر و قرع؛ این لغات از سوی ائمه به عنوان توضیح یا تعیین کیفیت مقام تحدیث بیان گردیده و در مباحث انتقال علوم غیبی از عالم ملکوت به انسان های برگزیده استفاده شده است.

این نکته نیز قابل توجه است که برخی از الفاظ، مانند وحی و الهام را نمی شود قسمی از تحدیث دانست، بلکه از واژه های همنشین تحدیث هستند و به صورت مستقل در معنای اصطلاحی خود نیز استعمال گردیده اند.

بنابر آنچه بیان گردید؛ معانی و الفاظ به دو بخش تقسیم می گردد:

#### ۵-۱. مفاهیم همنشین تحدیث

در این بخش، معنای لغوی و اصلاحی هر کلمه مشخص و سپس به وجه افتراق و اشتراک این الفاظ با تحدیث پرداخته می شود تا مشخص گردد که علت استفاده از هر لغت در بیانات مختلف چه چیزی بوده است و چه نکته ای در استفاده از الفاظ مختلف نهفته و چه رابطه ای میان آنها وجود دارد.

وحی و الهام نسبت به تحدیث در مفهوم و مصداق رابطه منطقی عموم و خصوص من وجه دارند.

#### ۵-۱-۱. وحی

وحی در اصل مصدر فعل "وحی - یحی" است؛ و به معنای اشاره و کتابت<sup>۱</sup> آمده است.

۱. فراهیدی، خلیل بن احمد، «العین»، ج ۳، ص ۳۲۰.





### تحدیث و واژه‌های همنشین و جانشین

و در معنای لغوی آن آمده است که وحی عبارت است از: هر آنچه کسی به دیگری القا کند تا بداند.<sup>۲</sup>

در مجموع به نظر می‌رسد بنا بر تعریف لغویان، وحی به معنای الهام<sup>۳</sup>، القاء<sup>۴</sup> و انداختن چیزی در باطن چیز دیگری است<sup>۵</sup>، با این تفاوت که وحی در لغت، متضمن معنای سرعت<sup>۶</sup> و تعجیل<sup>۷</sup> (القاء سریع و باعجله) هم هست. این ارتباط از غیر، مخفی<sup>۸</sup>

۱. همان ، جوهری، اسماعیل بن حمّاد «الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربیة»، ج ۶، ص ۲۵۲۰؛ ابن فارس، أحمد بن فارس، «معجم مقاییس اللغة»، ج ۶، ص ۹۳.
۲. رو کُلُّ ما أَلْقَيْتَهُ إِلَىٰ غَيْرِك حَتَّىٰ عِلْمُهُ فَهُوَ وَحْيٌ كَيْفَ كَانَ، ابن فارس، أحمد بن فارس، «معجم مقاییس اللغة»، ج ۶، ص ۹۳؛ فیومی، «المصباح المنیر»، ص ۶۵۱.
۳. فراهیدی، خلیل بن احمد، «کتاب العین»، ج ۳، ص ۳۲۰؛ جوهری، اسماعیل بن حمّاد «الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربیة»، ج ۶، ص ۲۵۲۰؛ ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد، «النهاية في غريب الحديث و الأثر»، ج ۵، ص ۱۶۳.
۴. جوهری، اسماعیل بن حمّاد، «الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربیة»، ج ۶، ص ۲۵۲۰؛ ابن فارس، أحمد بن فارس، «معجم مقاییس اللغة»، ج ۶، ص ۹۳.
۵. راغب اصفهانی، «مفردات ألفاظ القرآن»، ص ۸۵۹ (إلقاء في الرّوع).
۶. جوهری، اسماعیل بن حمّاد، «الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربیة»، ج ۶، ص ۲۵۲۰؛ راغب اصفهانی، «مفردات ألفاظ القرآن»، ص ۸۵۸؛ ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد، «النهاية في غريب الحديث و الأثر»، ج ۵، ص ۱۶۳.
۷. همان ؛ ابن منظور محمد بن مکرم، «لسان العرب»، ج ۱۵، ص ۳۸۱.
۸. همان، ص ۲۵۱۹؛ ابن فارس، أحمد بن فارس، «معجم مقاییس اللغة»، ج ۶، ص ۹۳؛ ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد، «النهاية في غريب الحديث و الأثر»، ج ۵، ص ۱۶۳؛ ابن منظور محمد بن مکرم، «لسان العرب»، ج ۱۵، ص ۳۸۰.

است، به صورت اشاره و رمزی<sup>۱</sup> ایجاد می‌شود. بنابراین پنهان، سریع و مرموز بودن از ارکان اصلی وحی به شمار می‌رود.<sup>۲</sup>

وحی می‌تواند، در مسیر حق و از جانب خداوند<sup>۳</sup> صورت گیرد یا وسوسه و انحرافی از جانب شیطان<sup>۴</sup> باشد.

مراد از وحی در اصطلاح، نوع تشریحی آن می‌باشد که خداوند متعال برای هدایت بشر، بر انسانهای برگزیده (انبیاء) نازل می‌کند.

«وحی؛ یعنی تفهیم یک سلسله حقایق و معارف از طرف خداوند متعال به انسانهای برگزیده (پیامبران)، از راه دیگری جز طرق عمومی معرفت، همچون حس، عقل و شهود عرفانی، برای ابلاغ به مردم و راهنمایی ایشان»<sup>۵</sup>.

۱. فراهیدی، خلیل بن احمد، «کتاب العین»، ج ۳، ص ۳۲۰؛ جوهری، اسماعیل بن حماد، «الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربیة»، ج ۶، ص ۲۵۲۰؛ راغب اصفهانی، «مفردات ألفاظ القرآن»، ص ۸۵۸؛ طریحی، فخر الدین بن محمد، «مجمع البحرین»، ج ۱، ص ۴۳۰.

۲. جوادی آملی، عبدالله، «تفسیر موضوعی قرآن (وحی و نبوت در قرآن)»، ج ۳، ص ۵۳.

۳. علوم و اوامر مخفیانه از طرف پروردگار در جهت هدایت تشریحی یا تکوینی مخلوقات است: «إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَ النَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ»، سوره النساء ۴، آیه ۱۶۳.

۴. وسوسه‌های مرموز شیاطین نسبت به پیروانشان که در قرآن به‌عنوان وحی به‌کاررفته است: «وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا» / سوره انعام ۶، آیه ۱۱۲ - «إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ...» / سوره انعام ۶ آیه ۱۲۱ / شیطان، شبهات وحی گونه خود را از راههای پنهانی و سریع و مرموز وارد دل شخص و از آنجا وارد جامعه می‌کند و این ویروس خطرناک، نخست انسان وسوسه زده را از مستحبات بازمی‌دارد و در پی آن، نسبت به واجبات نیز بی‌تفاوت می‌کند. (جوادی آملی، عبدالله، «تفسیر موضوعی قرآن (وحی و نبوت در قرآن)»، ج ۳، ص ۵۹.

۵. ر.ک به: سعیدی روشن، محمد باقر، تحلیل وحی از دیدگاه اسلام و مسیحیت، صص ۱۶ - ۱۷.



### تحدیث و واژه‌های همنشین و جانشین

اما در مواردی افرادی غیر از نبی و رسول، بوده‌اند و مطالبی را از اسرار غیب دریافته‌اند که پنهان از دیگران بوده و مخاطب وحی الهی قرار گرفته‌اند.<sup>۱</sup> همچنان که مادر موسی وحی به او به صورت رؤیایی در خواب بود که این فرمان الهی را دریافته است.<sup>۲</sup>

بر این اساس شیخ مفید تصریح می‌کند که عقل، نزول وحی بر غیر پیامبر را محال نمی‌داند<sup>۳</sup> و بعد از استشهاد از آیه قرآن<sup>۴</sup> در همین مطلب، در ادامه می‌فرماید: «اجماع مسلمین بر این است که پس از پیامبر خاتم، وحی (تشریحی) بر کسی نازل نخواهد شد. هیچ اختلافی بین امامی مذهببان در این نکته وجود ندارد.»<sup>۵</sup>

برای روشن شدن وجوه مختلف وحی، تقسیم‌بندی زیر ارائه می‌گردد:  
۱. تکوینی:

الف: غرایز یا علومی که در نهاد برخی از حیوانات مانند زنبور عسل به ودیعه گذاشته شده است.<sup>۶</sup>

ب: اوامر الهی نسبت به موجودات جامد همچون آسمان<sup>۷</sup> و زمین<sup>۱</sup> نیز که همان تدبیر و تقدیر امور آنها است.



۱. «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْقَيْهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ»، سوره القصص ۲۸، آیه ۷.

۲. ر.ک: مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، «بحار الأنوار»، ج ۲۶، ص ۸۳، ح ۴۶.

۳. «إن العقل لا يمنع من نزول الوحي إليهم و إن كانوا أئمة غير أنبياء».

۴. «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْقَيْهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ»، سوره القصص ۲۸، آیه ۷.

۵. شیخ مفید، «اوائل المقالات»، ص ۶۸.

۶. «وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ»، سوره النحل ۱۶، آیه ۶۸.

۷. «فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَّمَاءٍ أَمْرَهَا»، سوره فصلت ۴۱، آیه ۱۲.

۲. تشریحی:

الف: نبوتی: این نوع وحی مخصوص انبیا علیهم السلام صاحب شریعت و در جهت ابلاغ عقاید<sup>۲</sup> و جعل مناسک دین است.<sup>۳</sup>

ب: تعریفی و انبائی<sup>۴</sup>: این وحی حاوی جعل و ابلاغ احکام و مناسک دین نیست، بلکه ممکن است به دو صورت زیر باشد:

○ تبیینی: جنبه معرفتی در جهت تبیین دین را داشته باشد که این قسم شامل انبیا<sup>۵</sup> و اوصیاء<sup>۶</sup> می‌گردد.

○ هدایتی: و یا جنبه هدایتی در موارد خاص داشته باشد، مانند آنچه خداوند به قلب مادر موسی درباره نوزادش انداخت، بدون شک مادر موسی پیامبر نبود، اما

۱. «وَ أخرجت الأرض أثقالها \* و قال الإنسان ما لها \* يومئذ تحدث أخبارها \* بأن ربك أوحى لها.» سوره الزلزال ۹۹، آیات ۲ الی ۵.

۲. «أتبع ما أوحى إليك من ربك لا إله إلا هو و أعرض عن المشركين» سوره الأنعام ۶، آیه ۱۰۶.

۳. «أتل ما أوحى إليك من الكتاب و أقم الصلاة ...» سوره العنكبوت ۲۹، آیه ۴۵ - «و جعلناهم أئمة يهدون بأمرنا و أوحينا إليهم فعل الخيرات و إقام الصلاة و إيتاء الزكاة و كانوا لنا عابدين» سوره الانبياء ۲۱، آیه ۷۳.

۴. میان نبوت تشریحی و نبوت انبائی که این را نبوت تعریفی نیز گویند، باید فرق گذاشت. نبوت تشریحی به نزول قرآن کریم خاتمه یافت، اما نبوت انبائی تا ابد ادامه دارد؛ علامه حسن زاده آملی، «هزار و یک کلمه» ج ۱، کلمه ۲۸، ص ۴۵.

وحی انبایی بدین مفهوم است که فردی از طریق وحی مطلع شود که در جهان چه می‌گذرد آینده جهان چیست و آینده خودش را ببیند و از آینده دیگران نیز باخبر شود. تمامی آن چه پیامبر گرامی اسلام 3 درباره آینده امت خود خیر داده است، وحی انبایی است. داستان پیروزی مسلمین بر سپاه روم، مسئله حکومت بنی امیه و آیه شجره ملعونه نیز از این قبیل است.

۵. «أنزلنا إليك الذكر لتبين للناس ما نزل إليهم» سوره النحل ۱۶، آیه ۴۴.

۶. «معاشر الناس تدبروا القرآن و أفهموا آياته و أنظروا إلى محكماته و لا تتبعوا متشابهه فوالله إن بينكم و زواجره و لا يوضح لكم تفسيره إلا الذي أنا آخذ بيده.» طبرسی، احمد بن علی، «الإحتجاج علی أهل اللجاج»؛ ج ۱، ص ۶۰.



### تحدیث و واژه‌های همنشین و جانشین

درعین حال در مورد الهام الهی به او، تعبیر به وحی شده است.<sup>۱</sup> این قسم از وحی نیز شامل انبیا و اوصیا می‌شود، مانند وحی به حضرت موسی در مورد انداختن عصا.<sup>۲</sup>

بارزترین و مهمترین اقسام وحی، وحی به انبیا است که شامل وحی تشریحی با وجوه مختلف آن است و لذا وحی در مورد انبیا ممکن است مفاد آن جنبه جعل مناسک و ابلاغ عقاید (تشریحی - نبوتی) یا جنبه تبیین شریعت (تشریحی - انبائی - تبیینی) و یا جنبه هدایتی (تشریحی - انبائی - هدایتی) داشته باشد. باید توجه داشت که دو قسم اخیر از وحی تشریحی (تبیینی و هدایتی) در مورد غیر انبیا نیز صادق است.

با انضمام معنای لغوی وحی با تعریف اصطلاحی آن باید گفت: وحی امر مرموزی<sup>۳</sup> است که به صورت پوشیده از غیر<sup>۴</sup> و با سرعت<sup>۵</sup> و عجله<sup>۶</sup> صورت گرفته و وظایف و اطلاعات و علوم لازم را به اشخاص برگزیده منتقل و افاده‌ی علم و یقین<sup>۷</sup> دارد.

۱. «وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ»، سوره القصص ۲۸، آیه ۷- و یا در مورد حواریون عیسی کلمه وحی استفاده گردیده: «وَ إِذْ أَوْحَيْتُ إِلَىٰ الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَ بِرَسُولِي...» / سوره المائدة ۵، آیه ۱۱۱.

۲. «وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ» / سوره الأعراف ۷، آیه ۱۱۷.

۳. فراهیدی، خلیل بن احمد «العين»؛ ج ۳، ص ۳۲۰؛ جوهری، اسماعیل بن حماد، «الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربية»؛ ج ۶، ص ۲۵۲۰؛ راغب اصفهانی، «مفردات ألفاظ القرآن»، ص ۸۵۸؛ طریحی، فخر الدین بن محمد، «مجمع البحرين»، ج ۱، ص ۴۳۰.

۴. جوهری، اسماعیل بن حماد، «الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربية»؛ ج ۶، ص ۲۵۱۹؛ ابن فارس، أحمد بن فارس، «معجم مقاییس اللغة»؛ ج ۶، ص ۹۳؛ ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد، «النهاية في غريب الحديث و الأثر»؛ ج ۵، ص ۱۶۳؛ ابن منظور، محمد بن مكرم، «لسان العرب»؛ ج ۱۵، ص ۳۸۰.

۵. همان، ج ۶، ص ۲۵۲۰؛ راغب اصفهانی، «مفردات ألفاظ القرآن»، ص ۸۵۸؛ ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد، «النهاية في غريب الحديث و الأثر»؛ ج ۵، ص ۱۶۳.

۶. همان، ج ۶، ص ۲۵۲۰؛ ابن منظور، محمد بن مكرم، «لسان العرب»؛ ج ۱۵، ص ۳۸۱.

۷. ابن فارس بن زکریا، معجم مقاییس اللغة، ج ۶، ص ۹۳؛ ابن منظور محمد بن مكرم، لسان العرب، ج ۱۵، ص ۳۸۰.

در آیات قرآن گونه‌ای از وحی به عنوان یکی از راههای ارتباط و تعیین وظیفه و مأموریت برای انبیاء و مرسلین است و درباره همه انبیاء از هر مرتبه و مقامی باشند، صورت می‌گیرد.<sup>۱</sup>

بین تحدیث و وحی یک وجه شباهت وجود دارد که از ویژگی‌های اصلی این دو به شمار می‌آید و آن انتقال معنایی از عالم ملکوت است.

بنابراین ماهیت تحدیث با وحی از این جهت که در هر دو، ارتباط با عالم ملکوت صورت گرفته و شخص مخاطب فرشته قرار می‌گیرد و آگاهی از عالم غیب پیدا می‌کند، یکی است، اما فرق در کیفیت این ارتباط و محتوای آن است.

مرحوم مجلسی در شرح روایتی که سؤال از چگونگی شناخت فرشته از غیر آمده<sup>۲</sup>، از کلمه وحی در معنای تحدیث استفاده نموده و می‌فرماید:

«سکینه همان آرامش قلبی است که تزلزل و شک را از بین می‌برد و وقار نیز حالتی است که به واسطه آن حال، محدث متوجه می‌شود که این وحی الهی است و نه الهامات شیطانی.»<sup>۳</sup>

در روایات دیگری نیز ائمه(ع) از کلمه وحی در بیان تحدیث<sup>۴</sup> استفاده نمودند، چنانچه قرآن نیز در مورد تحدیث مادر حضرت موسی<sup>۱</sup> از کلمه وحی استفاده نموده است که البته این اشتراک در معنای اصطلاحی نیست.

۱. «إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَ النَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطِ وَ عِيسَى وَ أَيُّوبَ وَ يُونسَ وَ هَارُونَ وَ سُلَيْمَانَ وَ آتَيْنَا دَاوُدَ زُبُورًا»، سوره النساء ۴، آیه ۱۶۳.

۲. صفار، محمد بن حسن، «بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم»، ج ۱، ص ۳۲۳.

۳. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، «بحار الأنوار»، ج ۲۶، ص ۶۸ (السکینه اطمینان القلب و عدم التزلزل و الشک و الوقار الحاله التي بها يعلم أنه وحی).

۴. صفار، محمد بن حسن، «بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم»، ج ۱، ص: ۳۱۷ «عَنْ الْحَرْثِ بْنِ الْمُعْبِرَةِ النَّضْرِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ مَا عَلِمَ عَالِمِكُمْ ... فَقَالَ وَحْيٌ كَوْحِي أُمِّ مُوسَى»؛ «... إِنَّ عِنْدَنَا لَمْصَحَفَ فَاطِمَةَ وَ مَا يُدْرِيهِمْ مَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ قَالَ مُصْحَفٌ فِيهِ مِثْلُ قُرْآنِكُمْ هَذَا ... أَوْحَى إِلَيْهَا...»، صفار، محمد بن حسن، «بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم»، ج ۱، ص ۱۵۲.



### تحديث و واژه‌های همنشین و جانشین

بنابر آنچه گذشت؛ با توجه به شباهت مفهوم تحديث با وحی، می‌توان گفت: تحديث نیز از جهتی همانند وحی به معنای انداختن چیزی در باطن چیز دیگری است و متضمن معنای سرعت و تعجیل هم هست و دیگر اینکه تحديث نیز مانند وحی از غیر، مخفی است و افاده‌ی علم و یقین دارد.

و در واقع واژه تحديث با وحی نبوی قسیم یکدیگر هستند، اما از جهت معنای عام وحی در کاربرد قرآنی، تحديث در زیر مجموعه آن قرار می‌گیرد.

مطابق آیات قرآن کریم، وحی و نزول ملائکه بر غیر پیامبران سابقه داشته لذا اکنون نیز امکان‌پذیر است. فرق وحی بر انبیاء و غیر ایشان این است که وحی تشریحی مختص به انبیاء الهی است و بر غیر انبیاء تشریح نمی‌شود. با رحلت رسول گرامی اسلام (ص) وحی تشریحی خاتمه اما ارتباط محدث با ملائکه به صورت وحی غیر تشریحی استمرار می‌یابد.

یکی از نکات مهم دیگر در تفاوت میان وحی و تحديث این است که در تحديث فرشته مطلقاً دیده نمی‌شود؛ چنانچه روایات در چنین مطلبی تصریح دارند.<sup>۲</sup> اما در وحی، با توجه به آیات قرآن<sup>۳</sup>، حالات مختلفی ایجاد می‌شود.

علما و بزرگان نیز در بیان فرق بین نبی و محدث همین نکته را بیان فرموده‌اند:

۱. مرحوم مجلسی (ره): فرق تحديث با وحی در دیدن یا ندیدن ملک است.<sup>۱</sup>



۱. سوره قصص ۲۸، آیه ۷ (وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ).

۲. «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ... أَنَّهُمْ لَا يَرَوْنَ مَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يَرَى لِأَنَّهُ كَانَ نَبِيًّا وَ هُمْ مُحَدَّثُونَ»، کلینی، محمد بن یعقوب، «الکافی»، ج ۱، ص ۲۴۲؛ «فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ... وَأَمَّا الْمُحَدَّثُ فَهَوَ الَّذِي يُحَدَّثُ فَتَسْمَعُ وَلَا تَعَايِنُ وَلَا تَرَى فِي مَنَامِهِ»؛ صفار، محمد بن حسن، «بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم»، ج ۱، ص ۳۷۰؛ کلینی، محمد بن یعقوب، «الکافی»، ج ۱؛ ص ۱۷۶، «عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَنِ الرَّسُولِ وَالنَّبِيِّ وَالْمُحَدَّثِ فَقَالَ... وَالْمُحَدَّثُ الَّذِي يَسْمَعُ الصَّوْتَ وَلَا يَرَى شَيْئًا...» / صفار، محمد بن حسن، «بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم»، ج ۱، ص ۳۷۱، کلینی، محمد بن یعقوب، «الکافی»، ج ۱، ص ۱۷۷.

۳. «وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكَلِمَهُ اللَّهُ إِلَّا وُحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ»، سوره شوری، آیه ۵۱.

۲. آیت الله سبحانی: محدث کسی است که ملائکه با او تکلم می کنند اما نه مقام نبوت دارد و نه ملک را می بیند.<sup>۱</sup>

۳. علامه طهرانی: مُحَدَّثٌ به کسانی گفته می شود که خودشان بدون آنکه ملائکه را ببینند فرشتگان با آن ها سخن می گویند.<sup>۲</sup>

البته در برخی روایات سخن از حضور ملائکه در منازل اوصیاء به میان آمده است و اینکه این فرشتگان بر روی فرش های ائمه (ع) قدم می گذاشته<sup>۳</sup> و بر پستی های ایشان تکیه می زنند<sup>۴</sup> و ائمه (ع) از پره های ایشان برای فرزندان متکی درست می کردند<sup>۵</sup>، و روایات دیگری نیز وجود دارد که صراحت بیشتری در مشاهده فرشتگان دارد، مانند روایت ذیل:

«عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ إِنَّ مِنَّا لَمَنْ يُعَايِنُ مَعَايِنَهُ وَإِنَّ مِنَّا لَمَنْ يَنْقُرُ فِي قَلْبِهِ كَيْتًا وَكَيْتًا وَإِنَّ مِنَّا لَمَنْ يَسْمَعُ كَمَا يَسْمَعُ السُّلْسَلَةُ كُلُّهُ يَسْمَعُ فِي الطَّسْتِ قَالَ قُلْتُ فَأَلَّذِينَ يُعَايِنُونَ مَا هُمْ قَالَ خَلْقٌ أَكْبَرُ مِنْ جِبْرَائِيلَ وَمِيكَائِيلَ؛<sup>۶</sup>

علی بن ابوحزمه از ابابصیر نقل کرد که شنیدم حضرت صادق می فرمود: بعضی از ما کاملاً مشاهده می کند و بعضی خطور بدلس می شود که چنین و چنان است و بعضی از ما صدایی می شنود، مانند صدای زنجیری که میان طشت

۱. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، «مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول»، ج ۳، ص ۱۳۶ (أن الفرق بین النبی و المحدث إنما هو برؤية الملك عنه إلقاء الحكم و عدمها بالإسماع منه و عدمه).
۲. سبحانی، جعفر، «الملل و النحل»، ج ۶، ص ۴۹۱ (من تكلمه الملائكة بالنبوة ولا رؤية صورة).
۳. حسینی طهرانی، سید محمد حسین، «امام شناسی»، ج ۱۶ و ۱۷، ص ۳۳۲.
۴. «عَنْ مِسْمَعٍ كَرْدِيٍّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ إِيَّيْ أَغْتَلَّتْ فَكُنْتُ إِذَا أَكَلْتُ عِنْدَ الرَّجُلِ تَأَذَّيْتُ بِهِ وَ إِيَّيْ أَكَلْتُ مِنْ طَعَامِكَ وَ لَمْ أَتَأَذَّ بِهِ قَالَ إِنَّكَ لِتَأْكُلُ طَعَامَ قَوْمٍ تُصَافِحُهُمُ الْمَلَائِكَةُ عَلَى فُرُشِهِمْ...»؛ صفار، محمد بن حسن، «بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم»، ج ۱، ص ۹۰.
۵. «عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: ... يَا حُسَيْنُ مَسَاوِرُ وَ اللَّهُ طَالَمَا أَتَيْتَ عَلَيْهَا الْمَلَائِكَةُ وَ رَبَّمَا اتَّقَطْنَا مِنْ زَعْبِهَا...»؛ صفار، محمد بن حسن، «بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم»، ج ۱، ص ۹۰.
۶. صفار، محمد بن حسن، «بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم»، ج ۱، ص ۹۲.
۷. همان، ج ۱، ص ۲۳۱.





### تحدیث و واژه‌های هم‌نشین و جانشین

بیافتند. عرض کردم آن‌هایی را که مشاهده می‌کنند کیستند فرمود: آفریده‌ای است بزرگ‌تر از جبرئیل و میکائیل.»

اما با توجه به اکثر روایاتی که در باب تحدیث و فرق بین نبی و محدث وارد شده که محدث فرشته محدث را نمی‌بیند، به نظر می‌رسد چند احتمال در این نوع روایات وجود داشته باشد:

- اول اینکه در این روایت تفکیکی بین ملائکه محدث و ملائکه دیگر قائل شده و فرموده آن‌هایی که به جهت تحدیث بر ما وارد می‌شوند فقط صدای آن‌ها شنیده می‌شود؛ یعنی شاید گروهی از ملائکه بر امام وارد می‌شوند که مأمور به تحدیث نیستند و لذا این نوع از فرشتگان برای امام قابل‌رؤیت هستند،<sup>۱</sup> چنانچه در روایات قبل ذکر شد که امام فرمود ما از پر این فرشتگان برای اولاد خود متکا درست می‌کنیم.<sup>۲</sup>

و یا فرمود فرشته‌ها بر ما وارد می‌شوند و بر ما سلام می‌کنند و ما برای آن‌ها پستی می‌گذاریم.<sup>۳</sup>

در روایتی امام با استناد به آیه‌ای از قرآن به حضور ملائکه بر ائمه و مؤمنین خاص و بشارت دادن به ایشان دارد<sup>۱</sup> که محتوای این حضور به هیچ وجه نمی‌تواند تحدیث باشد.



۱. مرحوم مجلسی نیز در همین باره مطلب شبیه نکات ذکر شده بیان فرمودند و در واقع ملائکه مأمور به تحدیث را از غیر ایشان جدا کرده و امکان رویت ملائکه مأمور به غیر تحدیث را محتمل دانستند: (أما الفرق بین الإمام و النبى و بین الرسول أن الرسول یرى الملك عند إلقاء الحکم و النبى غیر الرسول و الإمام لا یرى به فی تلك الحال و إن رأیاه فی سائر الأحوال و یمکن أن یخص الملك الذى لا یرى به بجبرئیل و یعم الأحوال لكن فیہ أيضا منافاة لبعض الأخبار)، مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، «بحار الأنوار»، ج ۲۶، ص ۸۲.

۲. صفار، محمد بن حسن، «بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم»، ج ۱، ص ۹۱؛ کلینی، محمد بن یعقوب، «الکافی»، ج ۱، ص ۳۹۴.

۳. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، «بحار الأنوار»، ج ۲۶، ص ۳۵ (عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ الطَّائِي قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ إِنَّهُمْ لَيَأْتُونَنَا وَيُسَلِّمُونَ وَتُنْتَى لَهُمْ وَسَائِدُنَا يَعْنِي الْمَلَائِكَةَ).

چنانچه در خطبه قاصعه پیامبر(ص) نسبت به امیرالمؤمنین(ع) تصریح می‌کنند که «إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَ تَرَىٰ مَا أَرَىٰ إِلَّا أَنَّا أَنَا لَسْتُ بِنَبِيٍِّّ وَ لَكِنَّكَ لَوَزِيرٌ»<sup>۱</sup> در اینجا مشخص است که مخاطب فقط رسول خدا است و امیرالمؤمنین مورد خطاب وحی واقع نشده و لذا صرف دیدن ملک را نمی‌توان از موارد تحدیث شمرد و الزاما هر نزول فرشته ای تحدیث نیست.

• و یا می‌توان چنین برداشت کرد که منظور از عبارت «إِنَّ مِنَّا لَمَنْ يُعَايِنُ معاینه»، وجود مبارک رسول خدا باشد که ایشان از اهل بیت هستند و داخل در عبارت «مِنَّا» که به جهت نبوت، دیدن فرشتگان برای ایشان میسر است و لذا خود روایت نیز بین اهل بیت تفکیک قائل شده و فرموده است که از ما کسی است که فرشته را می‌بیند و از ما کسی است که فقط صدای فرشته را می‌شنود.

#### ۵-۱-۲. الهم

با توجه به معنایی که لغت شناسان در مورد ماده «لهم» ارائه داده‌اند، الهم، مصدر باب «افعال» است و از ریشه «ل - ه - م». «لهم» در بیشتر کتاب‌های لغت، به معنای

۱. «عَنْ أَبِي الْيَسَعِ قَالَ: دَخَلَ حُمْرَانُ بْنُ أَعْيَنَ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ وَ قَالَ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ يَبْلُغُنَا أَنَّ الْمَلَائِكَةَ تَنْزَلُ عَلَيْكُمْ فَقَالَ إِنَّ الْمَلَائِكَةَ وَاللَّهِ لَتَنْزَلُ عَلَيْنَا وَ تَطَأُ فُرُشَنَا أَمَا تَقْرَأُ كِتَابَ اللَّهِ تَعَالَىٰ إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أُبَشِّرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ.» (ابوالیسع گفت: حمران بن اعین خدمت حضرت باقر رسید و عرض کرد فدایت شوم شنیده‌ایم ملائکه بر شما نازل می‌شوند. فرمود: بخدا قسم ملائکه بر ما نازل می‌شوند و پای بر فرش‌های ما می‌گذارند مگر این آیه قرآن را نخوانده‌ای «الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أُبَشِّرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ.» ، صفار، محمد بن حسن، «بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم»، ج ۱، ص ۹۱.

۲. شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغة (للصبحی صالح)، ص ۳۰۱.





### تحدیث و واژه‌های همنشین و جانشین

«بلعیدن»<sup>۱</sup> و «بلعیدن به یک باره»<sup>۲</sup> بکار رفته است، یعنی «ورود چیزی درون چیز دیگر»<sup>۳</sup> با این توضیح که گاهی در امور مادی مانند بلعیدن غذا صورت می‌گیرد و گاه در ارتباط با امور معنوی و القای معارف و معانی از طرف پروردگار در دل به کار می‌رود. معنای لغوی «لهم» با توجه به کاربرد قرآنی آن، سبب شده که علمای لغت، «الهام» را به معنای «تلقین»<sup>۴</sup>، «القای چیزی در دل»<sup>۵</sup> و «القای چیزی در دل از سوی خداوند متعال و ملکوت»<sup>۶</sup> بدانند؛ که فقط به جنبه معنوی آن اشاره دارد. چنانچه در برخی از کتب لغت، اصطلاح الهام را این‌گونه تعریف نموده‌اند:

«الهام، قرار دادن مطلبی از طرف خدا در نفس و جان است که سبب برانگیختن بر فعل یا ترک عمل می‌گردد و نوعی از وحی است که خداوند به بندگانی که خود اختیار کرده، اختصاص می‌دهد.»<sup>۷</sup>

مرحوم علامه طباطبایی؛ می‌فرماید:

«الهام به معنی آن است که تصمیم و آگاهی و علم از خبری، در دل آدمی

۱. ابن فارس، أحمد بن فارس، «معجم مقائیس اللغة»، ج ۵، ص ۲۱۷؛ جوهری، اسماعیل بن حماد، «الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربیة»، ج ۵، ص ۲۰۳۶؛ «اللام و الهاء و المیم أصلٌ صحیحٌ یدلُّ علی ابتلاع شیء».
۲. صاحب بن عباد، کافی الکفاة، اسماعیل بن عباد، «المحیط فی اللغة»، ج ۳، ص ۴۹۴؛ فراهیدی، خلیل بن احمد، «العین»، ج ۴، ص ۵۶؛ «و لَهْمْتُ الشَّيْءَ وَ التَّهْمْتُه: وَ هُوَ ابْتِلَاعُكَ الشَّيْءَ بَمَرَّةٍ».
۳. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ماده «لهم»، ج ۱۰، ص ۲۴۴.
۴. ابن منظور، محمد بن مکرّم، «لسان العرب»، ماده «لهم»، ج ۱۲، ص ۳۴۶.
۵. ابن فارس، أحمد بن فارس، «معجم مقائیس اللغة»، ج ۵، ص ۲۱۷.
۶. ابن منظور، محمد بن مکرّم، «لسان العرب»، ج ۱۲، ص ۳۴۶؛ مصطفوی، حسن، «التحقیق»، ماده «لهم»، ج ۱۰، ص ۲۴۵.
۷. ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد، «النهاية فی غریب الحدیث و الأثر»، ج ۴، ص ۲۸۲؛ ابن منظور، محمد بن مکرّم، «لسان العرب»، ج ۱۲، ص ۵۵۵؛ طریحی، فخر الدین بن محمد، «مجمع البحرین»، ج ۶، ص ۱۷۱؛ راغب اصفهانی، «مفردات ألفاظ القرآن»، ص ۷۴۸ (الإلهام: أن یلقى الله فی النفس أمراً، یتبعه علی الفعل أو الترك و هو نوع من الوحي یخص الله به من یشاء من عباده).

بیفتند و این خود افاضه الهی است که خدای تعالی به دل هر کس که بخواهد می‌اندازد.<sup>۱</sup>

بنابراین الهام در احادیث، سروش غیبی و ملکوتی از اخباری است که به باطن شخص مَلِیْهِم منتقل گشته و به یکباره صورت می‌پذیرد. الهام مانند تلقینی است که به هر شکلی صورت می‌گیرد، گاهی با واسطه و گاهی بی‌واسطه، در انسان و در حیوان گاهی به تلقین طبیعی و گاهی غیرطبیعی واقع می‌گردد.<sup>۲</sup>

در احادیثی که در تبیین مقام تحدیث وارد گردیده گاهی از کلمه الهام استفاده شده است.<sup>۳</sup>

#### ۵-۲. مفاهیم جانشین تحدیث

در روایات اهل‌بیت از لغات دیگری نیز در بیان کیفیت تحدیث استفاده شده است، هرکدام از این لغات، نشان‌گر معنا یا کیفیتی برای محدث هستند که تحدیث را هم از جنبه مبادی ورودی و هم از جنبه کیفی تقسیم بندی می‌کند، در اینجا، این لغات به تفکیک مورد بررسی قرار می‌گیرند:

#### ۵-۲-۱. قَدْف

۱. علامه طباطبائی، سید محمد حسین، «المیزان فی تفسیر القرآن»، ج ۲، ص ۲۹۷.
۲. مصطفوی، حسن، «التحقیق فی کلمات القرآن الکریم»، ج ۱۰، ص ۲۴۵.
۳. «عَنِ الْحَسَنِ بْنِ يَحْيَى الْمَدَائِنِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قُلْتُ لَهُ أَخْبِرْنِي عَنِ الْإِمَامِ إِذَا سُئِلَ كَيْفَ يُجِيبُ فَقَالَ إِيَّاهُمْ أَوْ سَمَاعٌ وَرَبَّمَا كَانَا جَمِيعاً.» در روایت دیگری آمده است: «عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرَّقِدٍ عَنِ الْحَارِثِ النَّضْرِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الَّذِي يَسْأَلُ عَنْهُ الْإِمَامُ وَ لَيْسَ عِنْدَهُ فِيهِ شَيْءٌ مِنْ أَيْنَ يَعْلَمُهُ قَالَ يُنَكْتُ فِي الْقَلْبِ نَكْتًا أَوْ يُنْقَرُ فِي الْأُذُنِ نَقْرًا وَ قِيلَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ إِذَا سُئِلَ الْإِمَامُ كَيْفَ يُجِيبُ قَالَ إِيَّاهُمْ أَوْ إِسْمَاعٌ وَ رَبَّمَا كَانَا جَمِيعاً.» / صفار، محمد بن حسن، «بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم»، ج ۱، ص ۳۱۷.



### تحدیث و واژه‌های همنشین و جانشین

کلمه قذف در امور باطنی<sup>۱</sup> و هم در امور مادی<sup>۲</sup> استعمال می‌گردد<sup>۳</sup> که هم در خیر<sup>۴</sup> و هم در شر<sup>۵</sup> کاربرد دارد. البته در اصطلاح فقهی کاربرد در معنای خاصی دارد که اینجا ملاک نیست.<sup>۷</sup>

آنچه در بیان لغت شناسان در معنای قذف می‌توان به دست آورد چنین است: رها کردن، گذاشتن و یا انداختن کلام یا چیزی از راه دور<sup>۸</sup> مثل انداختن به وسیله منجنیق<sup>۹</sup>

۱. مانند: «أَنْ أَقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَأَقْذِفِيهِ فِي آلِيهِمْ» «که او را در صندوقچه ای بگذار سپس در بایش افکن»، سوره طه ۲۰، آیه ۳۹.
۲. مانند: «بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ» «بلکه حق را بر باطل فرومی‌افکنیم»، سوره انبیاء ۲۱، آیه ۱۸.
۳. جوهری، اسماعیل بن حماد، «الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربية»، ج ۴، ص: ۱۴۱۴: و الْقَذْفُ بالحجارة: الرمي بها. يقال: هم بين حاذفٍ و قاذفٍ. فالحاذفُ بالعصا و القاذفُ بالحجارة.
۴. مانند: «قُلْ إِنْ رَبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَآمُ الْغُيُوبِ» «بگو بی‌گمان پروردگارم حقیقت را القا می‌کند [اوست] دانای نهان‌ها»، سوره سبأ ۳۴، آیه ۴۸.
۵. مانند: «وَ أَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمْ» «و کسانی از اهل کتاب را که با [مشرکان] هم‌پستی کرده بودند از دژهایشان به زیر آورد و در دل‌هایشان هراس افکند»، سوره احزاب ۳۳، آیه ۲۶.
۶. جوهری، اسماعیل بن حماد، «الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربية»، ج ۴، ص ۱۴۱۴: قَذَفَ الرَّجُلُ، أَى قَاءً؛ وَ قَذَفَ الْمُحْصَنَةَ، أَى رَمَاهَا.
۷. ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد، «النهاية في غريب الحديث و الأثر»، ج ۴، ص ۲۹: رمى المرأة بالزنا، أو ما كان في معناه؛ و أصله الرمي، ثم استعمل في هذا المعنى حتى غلب عليه.
۸. فراهیدی، خلیل بن احمد، «العين»، ج ۵، ص ۱۳۵؛ جوهری، اسماعیل بن حماد، «الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربية»، ج ۴، ص ۱۴۱۴؛ ابن فارس، أحمد بن فارس، «معجم مقائیس اللغة»، ج ۵، ص ۶۸.
۹. فراهیدی، خلیل بن احمد، «العين»، ج ۵، ص ۱۳۵؛ المحيط في اللغة، ج ۵، ص ۳۷۶: بلدة قذوف، أَى طرُوحٌ، لبعدها، الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربية، ج ۴، ص ۱۴۱۴؛ ابن فارس، أحمد بن فارس، «معجم مقائیس اللغة»، ج ۵، ص ۶۸.

را قذف گویند. استعمال این کلمه سرعت انتقال را هم در بردارد.<sup>۱</sup> گاهی نیز در انداختن با قوت معنا می‌گردد.<sup>۲</sup> معنای احاطه کامل<sup>۳</sup> و اشراف<sup>۴</sup> نیز در کتب لغت بیان گردیده است. قذف در معنای القا نیز استعمال گردیده است.<sup>۵</sup>

با توجه به کاربرد واژه قذف در آیات و روایات می‌توان گفت، قذف در اصطلاح انداختن کلام یا چیزی را در باطن دیگری گویند. البته بهتر است آن را رها کردن معنا کنیم که جامع انداختن و گذاشتن است.<sup>۶</sup>

در کلمات معصومین در موضوع تحدیث نیز از این واژه استفاده شده است<sup>۷</sup> و در بین لغات مطرح شده از مبادی قلبی<sup>۱</sup> محدث برای دریافت معرفت و آگاهی محسوب می‌گردد.

۱. صاحب بن عباد، کافی الکفاه، اسماعیل بن عباد، «المحیط فی اللغة»، ج ۵، ص ۳۷۶: القَذْفُ: الناقَةُ السَّرِيعَةُ فی سَیْرِها؛ جوهری، اسماعیل بن حماد، «الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربیة»، ج ۴، ص ۱۴۱۴: القَذْفُ: سُرْعَةُ السَّیْرِ؛ ابن فارس، أحمد بن فارس، «معجم مقائیس اللغة»، ج ۵، ص ۶۹.

۲. ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد، «النهاية فی غریب الحدیث و الأثر»، ج ۴، ص ۲۹؛ ابن منظور محمد بن مکرم، «لسان العرب»، ج ۹، ص ۲۷۷: القَذْفُ: الرَّمْيُ بِقُوَّة.

۳. فراهیدی، خلیل بن احمد، «العین»، ج ۵، ص ۱۳۵ (ناقة مَقْدُوفَةٌ كأنها رمیت باللحم من کل جانب).

۴. همان، (ما أشرف من رئوس الجبال)، صاحب بن عباد، کافی الکفاه، اسماعیل بن عباد، «المحیط فی اللغة»، ج ۵، ص ۳۷۶؛ جوهری، اسماعیل بن حماد، «الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربیة»، ج ۴، ص ۱۴۱۴.

۵. ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد، «النهاية فی غریب الحدیث و الأثر»، ج ۴، ص ۲۹؛ ابن منظور محمد بن مکرم، «لسان العرب»، ج ۹، ص ۲۷۷؛ طریحی، فخر الدین بن محمد، «مجمع البحرین»، ج ۵، ص ۱۰۷.

۶. قرشی بنایی، علی اکبر، «قاموس قرآن»، ج ۵، ص ۲۵۹.

۷. «عَنِ الْحَرِثِ بْنِ الْمُغِيرَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: إِنَّ الْأَرْضَ لَا تُتْرَكُ بِغَيْرِ عَالِمٍ قُلْتُ الَّذِي يَعْلَمُهُ عَالِمُكُمْ مَا هُوَ قَالَ وَرَأَيْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ وَ مِنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلِمٌ يَسْتَعْنِي [بِهِ] عَنِ النَّاسِ وَ لَا يَسْتَعْنِي النَّاسُ عَنْهُ قُلْتُ وَ حُكْمُهُ يَقْذَفُ فِي صَدْرِهِ أَوْ يُنْكَتُ فِي أُذُنِهِ فَقَالَ ذَاكَ وَ ذَاكَ» / صفار، محمد بن حسن، «بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم»، ج ۱، ص: ۳۲۶؛ در روایت دیگری نیز آمده: «عَنْ زِيَادِ



۵-۲-۲. نکت

یکی از وجوه تحديث، نکت است که کاربرد نسبتاً فراوانی نیز در همین معنا داشته که به نظر می‌رسد معنای اصلی آن اثر گذاشتن بر چیز دیگر است؛ گاهی ممکن است این اثر ظاهری و گاهی اثری باطنی داشته باشد که البته هم در معنای خیر و هم در معنای شر نیز استعمال گردیده است.

نکت انداختن چیزی به سمت چیز دیگر<sup>۲</sup> است، به گونه‌ای که در ظاهر<sup>۳</sup> یا باطن<sup>۴</sup> فرد اثر بگذارد و موجب تفکر، تنبیه، اندیشه<sup>۵</sup> و کمال<sup>۶</sup> او گردد. البته به تناسب محتوا، این اثر

الْقَدِيدِيَّ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قُلْتُ كَيْفَ يَزَادُ الْإِمَامُ فَقَالَ مِمَّا مَنْ يُنْكِتُ فِي أَذُنِهِ نَكْتًا وَمِمَّا مَنْ يُقَدِّفُ فِي قَلْبِهِ قَدْفًا وَمِمَّا مَنْ يُخَاطَبُ. / صفار، محمد بن حسن، «بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم»، ج ۱، ص ۲۳۱.

۱. شهید ثانی، زین الدین بن علی، «منیة المرید»؛ ص ۱۶۷ (قَالَ الصَّادِقُ لَيْسَ الْعِلْمُ بِكَثْرَةِ التَّعَلُّمِ وَإِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقْدِفُهُ اللَّهُ تَعَالَى فِي قَلْبٍ مَنْ يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ).

۲. ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد، «النهاية في غريب الحديث و الأثر»، ج ۵، ص ۱۱۳ «أنه ذرق على رأسه عصفور، فنكتته بيده» أي رماه عن رأسه إلى الأرض).

۳. فراهیدی، خلیل بن احمد، «العین»، ج ۵، ص ۳۳۹؛ المحيط في اللغة، ج ۶، ص ۲۲۳: النَّكْتُ: أَنْ تَنَكَّتَ بِقَضِيبٍ فِي الْأَرْضِ، فَتَوَثَّرَ فِيهَا بِطَرْفِهِ؛ ابن فارس بن زكريا، «معجم مقائيس اللغة»، ج ۵، ص ۴۷۵: يدلُّ على تأثيرٍ يسيرٍ في الشيء.

۴. ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد، «النهاية في غريب الحديث و الأثر»، ج ۵، ص ۱۱۳؛ ابن منظور، محمد بن مكرم، «لسان العرب»، ج ۲، ص ۱۰۰ «بيننا هو يُنْكِتُ إِذْ اتْبَهَ أَي يَفْكَرُ وَ يَحْدِثُ نَفْسَهُ».

۵. ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد، «النهاية في غريب الحديث و الأثر»، ج ۵، ص ۱۱۳ (أصله من النَّكَّتِ بِالْحَصَى وَ نَكَّتِ الْأَرْضَ بِالْقَضِيبِ وَ هُوَ أَنْ يُوَثَّرَ فِيهَا بِطَرْفِهِ، فَعَلَّ الْمَفْكَرَ)؛ طريحي، فخر الدين بن محمد، «مجمع البحرين»، ج ۲، ص ۲۲۷.

۶. ابن فارس بن زكريا، «معجم مقائيس اللغة»، ج ۵، ص ۴۷۵؛ جوهری اسماعیل بن حماد، «الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربية»، ج ۱، ص ۲۶۹ (رُطِبَةٌ مَنَكْتَةٌ: بَدَأَ الْإِرْطَابَ فِيهَا، كَأَنَّ ذَلِكَ كَالنَّقْطِ)؛ تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۳، ص ۱۵۱.

ممکن است شدت و ضعف<sup>۱</sup> داشته باشد. نکت در بین لغات دیگر مورد بحث، در معنای القا<sup>۲</sup> و قرع<sup>۳</sup> نیز به کار رفته است. این واژه هم در خیر<sup>۴</sup> و هم در شر<sup>۵</sup> استعمال می‌گردد. در مجموع به نظر می‌رسد، نکت به معنای اثر گذاشتن بر چیزی است که در امور مادی<sup>۶</sup> و معنوی<sup>۷</sup> استعمال گردیده است.

در احادیث نکت در معنای تحدیث استفاده شده که گاهی به معنای باطنی به کار رفته یعنی اثر گذاشتن بر قلب، که امام (ع) فرمودند همان الهام است<sup>۸</sup> و در برخی احادیث دیگر به معنای اثر گذاشتن در گوش به کار رفته است.<sup>۹</sup>

۱. ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد، «النهاية في غريب الحديث و الأثر»، ج ۵، ص ۱۱۴؛ ابن منظور، محمد بن مکرم، «لسان العرب»، ج ۲، ص ۱۰۱.
۲. صاحب بن عباد، کافی الکفاة، اسماعیل بن عباد، «المحیط فی اللغة»، ج ۶، ص ۲۲۴؛ ابن فارس، أحمد بن فارس، «معجم مقاییس اللغة»، ج ۵، ص ۴۷۵؛ ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد، «النهاية في غريب الحديث و الأثر»، ج ۵، ص ۱۱۳ (و نَكَتَ الرَّجُلُ الرَّجُلَ فِي الصَّرْعِ: إِذَا أَلْقَاهُ عَلَى رَأْسِهِ).
۳. ابن منظور محمد بن مکرم، «لسان العرب»، ج ۲، ص ۱۰۰؛ حسینی زبیدی، محمد مرتضی، «تاج العروس من جواهر القاموس»، ج ۳، ص ۱۵۱ (النَّكَتُ قَرَعَكَ الْأَرْضَ بَعُدَ أَوْ بِاصْبَعِ).
۴. طریحی، فخر الدین بن محمد، «مجمع البحرین»، ج ۲، ص ۲۲۶.
۵. ابن منظور محمد بن مکرم، «لسان العرب»، ج ۲، ص ۱۰۱ (النَّكَاتُ الطَّغَانُ فِي النَّاسِ مِثْلَ النَّزَاكِ وَ النَّكَازِ؛ وَ النَّكِيَتِ: الْمَطْعُونُ فِيهِ).
۶. بنا بر فرمایش مرحوم علامه مجلسی در این حدیث نکت، همان اثر گذاشتن بر چیزی است که در اینجا مراد اشاره کردن است (النکت: الضرب علی الوجه بشیء یؤثر فیها و کانه یرید هاهنا الإشارة): فی حجة الوداع: «... فَقَالَ 6 بِاصْبِعِهِ السَّبَابَةَ يَرْفَعُهَا إِلَى السَّمَاءِ وَ يَنْكُتُهَا إِلَى النَّاسِ...» / مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، «بحار الأنوار»، ج ۲۱، ص: ۴۰۷.
۷. کاربردهای نکت در معنای تحدیث، همان استعمال این لغت در امور باطنی است.
۸. «قال الصادق: علمنا غابر و مزبور و نکت فی القلوب و نقر فی الأسماع... وَ أَمَا النَّكَتُ فِي الْقُلُوبِ فَهُوَ الْإِلْهَامُ...» / مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، «بحار الأنوار»، ج ۲۶، ص ۱۸.
۹. «عَنْ أَبِي حَزْمَةَ التَّمَالِيِّ قَالَ: ... وَ أَيْ شَيْءٍ الْمُحَدَّثُ فَقَالَ يُنْكَتُ فِي أُذُنِهِ فَيَسْمَعُ طِينًا كَطَنٍ بَيْنَ الطَّسْتِ أَوْ يُقْرَعُ عَلَى قَلْبِهِ فَيَسْمَعُ وَقَعًا كَوَقَعِ السُّلَيْلَةِ عَلَى الطَّسْتِ فَقُلْتُ إِنَّهُ نَبِيٌّ ثُمَّ قَالَ لَا مِثْلُ الْخَضِرِ وَ مِثْلُ ذِي الْقَرْنَيْنِ.» / صفار، محمد بن حسن، «بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم»، ج ۱، ص ۳۲۴.





### تحدیث و واژه‌های همنشین و جانشین

نکت نیز همانند قذف از مبادی قلبی محدث برای دریافت معرفت و آگاهی می‌باشد و گاهی نیز از مبادی سمعی محسوب می‌گردد.<sup>۱</sup>

#### ۵-۲-۳. قرع

بنابر معانی لغوی قرع که در ادامه می‌آید، می‌توان گفت: معنای اصلی قرع، زدن و کوفتن به چیزی است که شدت هم در آن وجود داشته باشد؛ که با تثبیت حالت و کیفیت خاصی همراه است.

این واژه کاربرد قرآنی<sup>۲</sup> نیز دارد، به عنوان نمونه وقتی صحبت از امر عظیمی چون قیامت مطرح می‌شود که همه چیز در هم کوبیده می‌شود، خداوند از نام «القارعة» استفاده نموده است. در روایات نیز از این لغت استفاده گردیده که به آن‌ها نیز پرداخته می‌شود.

از مجموع معانی که برای قرع بیان شده است، چنین برداشت می‌شود:

قرع، کوبیدن چیزی<sup>۳</sup> در فرد منتخب<sup>۴</sup>، با سرعت<sup>۱</sup> و شدت<sup>۲</sup> است که در اثر پیشآمد ناگهانی<sup>۳</sup> به وجود آمده و با تثبیت حالت و کیفیت خاصی<sup>۴</sup> همراه است و موجب تنبه<sup>۵</sup> شخص می‌گردد.



۱. صفار، محمد بن حسن، «بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم»، ج ۱؛ ص ۳۲۴ (عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ: ... وَأَيُّ شَيْءٍ الْمُحَدَّثُ فَقَالَ يُنَكْتُ فِي أُذُنِهِ فَيَسْمَعُ طِينًا كَطِينِ الطَّسْتِ...).

۲. مانند: «القارعة» \* ما القارعة \* «کوبنده» چیست کوبنده؟ و معنی القارعة فی اللغة النازلة الشديدة تنزل علیهم بأمر عظیم و لذلك قيل لیوم القيامة القارعة. (ابن منظور، محمد بن مکرم، «لسان العرب»، ج ۸، ص ۲۶۵؛ تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۱۱، ص ۳۶۴)؛ القارعة: الشديدة من قوارع الدهر؛ و اسم القيامة (صاحب بن عباد، کافی الکفاة، اسماعیل بن عباد، «المحیط فی اللغة»، ج ۱؛ ص ۱۶۹)؛ القارعة: البلیة التي تفرع القلب بشدة المخافة (طریحی، فخر الدین بن محمد، «مجمع البحرین»، ج ۴، ص ۳۷۷).

۳. صاحب بن عباد، کافی الکفاة، اسماعیل بن عباد، «المحیط فی اللغة»، ج ۱، ص ۱۶۸ (وکلَّ شَيْءٍ صَرِيئَةً بِشَيْءٍ فَقَدِ قَرَعْتَهُ)؛ راغب اصفهانی، «مفردات ألفاظ القرآن»، ص ۶۶۶.

۴. همان، (قُرِعَتْهُمْ وَ قُرِيْعُهُمْ: خَبَرُهُمْ؛ وَ قَدِ قَرَعْتُ الشَّيْءَ وَ اقْتَرَعْتُهُ: اخْتَرْتَهُ)؛ جوهری، اسماعیل بن حماد، «الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربية»، ج ۳، ص ۱۲۶۳.

در این واژه، محتوا امر عظیمی<sup>۶</sup> است که بر قلب محدث اصابت کرده<sup>۷</sup> و مطلبی را برای او واضح و آشکار<sup>۸</sup> می‌کند.

واژه قرع در معنای نقر نیز به کار رفته است.<sup>۹</sup>

قرع نیز همانند قذف و نکت از مبادی قلبی محدث برای دریافت معرفت و آگاهی می‌باشد که در معنای تحدیث<sup>۱۰</sup> از آن استفاده شده است.

۱. همان ، (ناقۀ مِقْرَاع: سَرِيعَةُ اللَّفَّاح).
۲. فراهیدی، خلیل بن احمد، «العين»، ج ۱، ص ۱۵۶ (فلان أمن قَوَارِعِ الدهر: ای شدانده)، صاحب بن عباد، کافی الکفاة، اسماعیل بن عباد، «المحیط فی اللغة»، ج ۱، ص ۱۶۹؛ طریحی، فخر الدین بن محمد، «مجمع البحرین»، ج ۴، ص ۳۷۷ (القرع: الضرب بشدة الاعتماد)؛ مصطفوی، حسن، «التحقیق فی کلمات القرآن الکریم»، ج ۹، ص ۲۴۳ (القرع: و هو ضرب بشدة).
۳. ابن منظور، محمد بن مکرم، «لسان العرب»، ج ۸، ص ۲۶۵ (قَرَعَهُ أمرٌ إذا أتاه فجأة).
۴. مصطفوی، حسن، «التحقیق فی کلمات القرآن الکریم»، ج ۹، ص ۲۴۳ (و هو ضرب و تشبیت علی حاله و کیفیة مخصوصة).
۵. جوهری، اسماعیل بن حماد، «الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربیة»، ج ۳، ص ۱۲۶۱ («إن العاصم قَرَعَتْ لیدی الحلیم»، ای إن الحلیم إذا تُبِّه التبه).
۶. ابن منظور، محمد بن مکرم، «لسان العرب»، ج ۸، ص ۲۶۵ (الأصمعی: یقال أصابته قارعه یعنی امرأ عظیماً یَقْرَعُهُ).
۷. جوهری، اسماعیل بن حماد، «الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربیة»، ج ۳، ص ۱۲۶۳.
۸. صاحب بن عباد، کافی الکفاة، اسماعیل بن عباد، «المحیط فی اللغة»، ج ۱، ص ۱۶۸ (و طریق قَرِيعٌ بَیِّنٌ واضح).
۹. ابن فارس بن زکریا، «معجم مقاییس اللغة»، ج ۵، ص ۴۶۸ (النون و القاف و الراء أصلٌ صحیح یدلُ علی قَرَعِ شئی حَتَّى تُهْزَمَ فیهِ هَزْمَةٌ).
۱۰. «عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَ الْمُعْبِرَةُ بِنُ سَعِيدٍ جَالِسَيْنِ فِي الْمَسْجِدِ فَأَتَانَا الْحَكَمُ بْنُ عُيَيْنَةَ فَقَالَ لَقَدْ سَمِعْتُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ حَدِيثًا مَا سَمِعُهُ أَحَدٌ قَطُّ فَسَأَلْتَاهُ فَأَبَى أَنْ يُخْبِرَنَا بِهِ فَدَخَلْنَا عَلَيْهِ فَقُلْنَا إِنَّ الْحَكَمَ بْنَ عُيَيْنَةَ أَخْبَرَنَا أَنَّهُ سَمِعَ مِنْكَ مَا لَمْ يَسْمَعْهُ مِنْكَ أَحَدٌ قَطُّ فَأَبَى أَنْ يُخْبِرَنَا بِهِ فَقَالَ نَعَمْ وَجَدْنَا عِلْمَ عَلِيِّ فِي آيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَ لَا نَبِيٍّ وَ لَا مُحَدَّثٍ فَقُلْنَا لَيْسَتْ هَكَذَا هِيَ فَقَالَ فِي كِتَابِ عَلِيِّ وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَ لَا نَبِيٍّ وَ لَا مُحَدَّثٍ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى الْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ



### تحدیث و واژه‌های همنشین و جانشین

۵-۲-۴. نقر

نقر در اصل به معنای کوبیدن و ایجاد صدایی است که موجب توجه طرف مقابل و القاء مطلبی به او می‌گردد، این معنا در قرآن<sup>۱</sup> نیز استعمال گردیده است. نقر در لغت به عبارت‌های مختلفی معنا گردیده است که در این مبحث چنین معنا می‌گردد:

به نوعی اطلاع‌رسانی و اخبار<sup>۲</sup> که در شخص منتخب<sup>۳</sup> و مورد هدف<sup>۴</sup>، اثر می‌گذارد<sup>۵</sup>، نقر گویند. در این عملیات، انتقال معارف و اخبار ممکن است به صورت یک مکالمه و مباحثه طرفینی<sup>۶</sup> و یا به صورت کتبی<sup>۷</sup> انجام شود.

آنچه مستفاد از توضیحات لغویان و کاربرد این لغت در موارد گوناگون است این که نقر در اصطلاح به معنای کوبیدن در چیزی است که صدایی اثرگذار ایجاد می‌کند و منجر به توجه دیگری به آن خواهد شد.

نقر در کاربرد روایی نیز همان دریافت اخبار توسط صدای ملک هست که از طریق القاء در گوش صورت می‌گیرد و روایات هم بر همین نکته تصریح دارند، در روایتی

فَقُلْتُ وَ أَيْ شَيْءٍ الْمُحَدَّثُ فَقَالَ يُنَكْتُ فِي أُذُنِهِ فَيَسْمَعُ طِينِنًا كَطِينِنِ الطَّسْتِ أَوْ يُقْرَعُ عَلَى قَلْبِهِ فَيَسْمَعُ وَقَعًا كَوْعَعِ السُّلْسِلَةِ عَلَى الطَّسْتِ فَقُلْتُ إِنَّهُ نَبِيٌّ ثُمَّ قَالَ لَا مِثْلُ الْخَضِرِ وَ مِثْلُ ذِي الْقُرْنَيْنِ. صفار، محمد بن حسن، «بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم»، ج ۱، ص ۳۲۴.

۱. «فَإِذَا تَقَرَّرَ فِي النَّاقِرِ»، سوره المدثر ۷۴، آیه ۸.

۲. فراهیدی خلیل بن احمد، «العین»، ج ۵، ص ۱۴۵؛ صاحب بن عباد، کافی الکفاة، اسماعیل بن عباد، «المحیط فی اللغة»، ج ۵، ص ۳۸۵ (رجل نَقَّارٌ مُنْقَرٌّ: يُنْقَرُّ عَنِ الْأُمُورِ وَالْأَخْبَارِ).

۳. ابن منظور، محمد بن مکرم، «لسان العرب»، ج ۵، ص ۲۳۰ (وَأَنْتَقَرَّ الْقَوْمُ: اخْتَارَهُمْ).

۴. جوهری، اسماعیل بن حماد، «الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربیة»، ج ۲، ص ۸۳۵؛ تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۷، ص ۵۵۳ (وَالنَّاقِرُ: السَّهْمُ إِذَا أَصَابَ الْهَدَفَ).

۵. ابن فارس بن زکریا، «معجم مقاییس اللغة»، ج ۵، ص ۴۶۸ (كَأَنَّكَ قَرَعْتَ بِشَيْءٍ فَأَثَرَتْ فِيهِ).

۶. فراهیدی خلیل بن احمد، «العین»، ج ۵، ص ۱۴۵؛ صاحب بن عباد، کافی الکفاة، اسماعیل بن عباد، «المحیط فی اللغة»، ج ۵، ص ۳۸۵ (وَالْمِنَاقِرَةُ: مِرَاجِعَةُ الْكَلَامِ بَيْنَ اثْنَيْنِ وَ بَيْنَهُمَا أُمُورُهُمَا).

۷. صاحب بن عباد، کافی الکفاة، اسماعیل بن عباد، «المحیط فی اللغة»، ج ۵، ص ۳۸۶ (وَمَا تَرَكَ عِنْدِي نَقْرَةً إِلَّا أَنْتَقَرَّهَا: أَيْ مَا تَرَكَ عِنْدِي شَيْئًا إِلَّا كَتَبْتَهُ).

مسئله اخبار امام در امر ظهور به آیه شریفه «فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ»<sup>۱</sup> و کیفیت دمیدن در صور پیش از قیامت، تشبیه شده است.<sup>۲</sup>  
در روایات در بیان کیفیت تحدیث از واژه نقر استفاده شده است.<sup>۳</sup>

#### ۵-۲-۵. وقر

وقر در اصل سنگینی در گوش است که دربر دارنده معنای تعظیم و خشیت است و موجب تثبیت چیزی در طرف مقابل می‌گردد، از این کلمه در قرآن و روایات نیز استفاده گردیده که به آن‌ها پرداخته می‌شود.  
بنا بر آنچه لغویان گفته‌اند، از معانی وقر چنین برداشت می‌شود که وقر در جهت تعظیم و تکریم<sup>۴</sup> شخص خاصی صورت می‌پذیرد که محتوایی سنگین و پر برکت مانند

۱. سوره المدثر ۷۴، آیه ۸.

۲. «عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ قَالَ: إِنَّ مِنَّا إِمَامًا مُظْفَرًا مُسْتَبْرَأً فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ ذِكْرَهُ إِظْهَارَ أَمْرِهِ نَكَتَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةً فَظَهَرَ فَقَامَ بِأَمْرِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى.» / کلینی، محمد بن یعقوب، «الکافی»؛ ج ۱؛ ص ۳۴۳، در شرح اصول کافی آمده است: «آیه شریفه راجع به دمیدن در صور پیش از قیامت است که در این روایت الهام امر ظهور را در دل امام عصر به آن تشبیه و تأویل فرموده است» (کلینی، محمد بن یعقوب - مصطفوی، سید جواد، «اصول الکافی» / ترجمه مصطفوی، ج ۲، ص ۱۴۵؛ مازندرانی، محمد صالح بن احمد، «شرح الکافی - الأصول و الروضة»، ج ۶، ص ۲۴۹).

۳. «ابنُ مَعْرُوفٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ عُرْوَةَ عَنْ بُرَيْدِ الْعِجَلِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الرَّسُولِ وَ النَّبِيِّ وَ الْمُحَدَّثِ قَالَ الرَّسُولُ الَّذِي تَأْتِيهِ الْمَلَائِكَةُ وَ تَبْلُغُهُ عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ النَّبِيُّ الَّذِي يَرَى فِي مَنَامِهِ فَمَا رَأَى فَهُوَ كَمَا رَأَى وَ الْمُحَدَّثُ الَّذِي يَسْمَعُ كَلَامَ الْمَلَائِكَةِ وَ يُنْقَرُ فِي أُذُنِهِ وَ يُنْكَتُ فِي قَلْبِهِ.» / صفار، محمد بن حسن، «بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم»، ج ۱، ص ۳۶۸؛ در روایت دیگر: «عَنِ الْحَزْرِيِّ بْنِ الْمُغْبِرَةَ النَّضْرِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ جُعِلَتْ فِدَاكَ الَّذِي يُسْأَلُ عَنْهُ الْإِمَامُ وَ لَيْسَ عِنْدَهُ فِيهِ شَيْءٌ مِنْ أَيْنَ يَعْلَمُهُ قَالَ: يُنْكَتُ فِي الْقَلْبِ نَكْتًا أَوْ يُنْقَرُ فِي الْأُذُنِ نَقْرًا.» / صفار، محمد بن حسن، «بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم»، ج ۱، ص ۳۱۶.

۴. ابن منظور، محمد بن مکرم، «لسان العرب»، ج ۵، ص ۲۹۱ (وَقَرَّتْ الرَّجُلَ إِذَا عَظَمْتَهُ).



### تحدیث و واژه‌های همنشین و جانشین

ابر پرباران<sup>۱</sup> دارد و در جهت تثبیت و سکون یافتن امری<sup>۲</sup> در باطن<sup>۳</sup> آن شخص انجام می‌شود و موجب خشیت او<sup>۴</sup> می‌گردد.

بنا بر تعریف لغویان، عظمت محتوای وقر از نکت بیشتر است.<sup>۵</sup>

وقر در کاربرد قرآنی و روایی به معنای سنگینی و حلم داشتن و تعظیم است؛ مانند:

«ما لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَاراً<sup>۶</sup> أَمْ مَا لَكُمْ لَا تَخَافُونَ اللَّهَ عَظْمَةً»<sup>۷</sup>

در روایات نیز، به معنای تعظیم شخص است یا حلیم بودن او و یا سکون و تثبیت

چیزی در قلب یا باطن دیگری به کاررفته است.<sup>۹</sup>

۱. طریحی، فخر الدین بن محمد، «مجمع البحرین»، ج ۳، ص ۵۱۲ (فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا / ذَارِبَاتِ: ۲ هی السحاب تحمل الماء).

۲. صاحب بن عباد، کافی الکفاه، اسماعیل بن عباد، «المحیط فی اللغة»، ج ۶، ص ۱۳.

۳. ابن منظور، محمد بن مکرم، «لسان العرب»، ج ۵، ص ۲۹۰؛ طریحی، فخر الدین بن محمد، «مجمع البحرین»، ج ۳، ص ۵۱۲ (الْإِيمَانِ مَا وَقَرَ فِي الْقُلُوبِ أَى ثَبِت، یقال وقر فی صدره: أَى سکن فیهِ و ثبت).

۴. صاحب بن عباد، کافی الکفاه، اسماعیل بن عباد، «المحیط فی اللغة»، ج ۶، ص ۱۲؛ ابن منظور، محمد بن مکرم، «لسان العرب»، ج ۵، ص ۲۹۱ (ما لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَاراً؛ فَإِنَّ الْفِرَاءَ قَالَ: ما لکم لا تخافون لله عَظْمَةً).

۵. فراهیدی خلیل بن احمد، «العین»، ج ۵، ص: ۲۰۷، ابن منظور، محمد بن مکرم، «لسان العرب»، ج ۵، ص ۲۹۱؛ تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۷، ص ۵۹۸.

۶. مصطفوی، حسن، «تفسیر روشن»، ج ۱۶، ص ۱۵.

۷. سوره نوح ۷۱، آیه ۱۳.

۸. ابن منظور، محمد بن مکرم، «لسان العرب»، ج ۵، ص ۲۹۱؛ طریحی، فخر الدین بن محمد «مجمع البحرین»، ج ۳، ص ۵۱۲

۹. «و فی الحدیث» من وقر صاحب بدعة فقد أعان علی هدم الإسلام "أَى عظمه؛ و التوقیر: التعظیم؛ و منه"

وقرؤا کبارکم" أَى عظموهم و ارفعوا شأنهم و منزلتهم» / طریحی، فخر الدین بن محمد «مجمع البحرین»؛

ج ۳، ص: ۵۱۳؛ «عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنِ الْفَضِيلِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ: «...إِنَّ

الْإِيمَانَ مَا وَقَرَ فِي الْقُلُوبِ ...»؛ کلینی، محمد بن یعقوب، «الکافی»، ج ۲، ص ۲۶؛ مرحوم مجلسی در شرح

وقر نیز همانند نقر از مبادی ورودی اخبار و معارف از طریق گوش است و در معنای تحدیث از آن استفاده شده است.<sup>۱</sup>

### ۵-۳. نکته‌های کلی بحث

۱. گاهی اوقات ممکن است دو شیوه از موارد تحدیث باهم صورت پذیرد، چنانچه در روایت هم به این موضوع اشاره شده است:

«عَنِ الْحَسَنِ بْنِ يَحْيَى الْمَدَائِنِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قُلْتُ لَهُ أَخْبِرْنِي عَنِ الْإِمَامِ إِذَا سُئِلَ كَيْفَ يُجِيبُ فَقَالَ: إِنْ هَامَ أَوْ سَمِعَ وَرَبَّمَا كَانَا جَمِيعاً»<sup>۲</sup>

در این روایت، تحدیث سه‌گونه معرفی شده است، گاهی با القاء مطلبی در قلب صورت گرفته و گاهی شنیدن صدا توسط گوش است و گاهی ابتدا مطلبی در قلب شخص افکنده می‌شود، سپس او صدایی را می‌شنود.

در برخی از همین روایات این نکته نیز تذکر داده شده است که «وَقَدْ يَكُونَانِ مَعاً»<sup>۳</sup>؛ یا «وَرَبَّمَا كَانَا جَمِيعاً»<sup>۴</sup>؛ یعنی الهام و تحدیث در برخی موارد با هم جمع می‌شوند؛ هم مطلب مورد نظر به قلب فرد الهام می‌شود و هم آن فرد صدای هاتف غیبی را در گوش خود می‌شنود.

این روایت می‌فرماید: وقر بر وزن وعد یعنی ساکن و تثبیت در او شود، از وقار به معنی حلم و بردباری است؛ مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، «بحار الأنوار»، ج ۶۵، ص ۲۴۹.

۱. «أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ كَانَ عَلِيٌّ وَاللَّهُ مُحَدَّثًا قَالَ قُلْتُ لَهُ اشْرَحْ لِي ذَلِكَ أَصْلَحَكَ اللَّهُ قَالَ: يَبْعَثُ اللَّهُ مَلَكًا يُوقِرُ فِي أُذُنِهِ كَيْتَ وَكَيْتَ وَكَيْتَ»، مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، «بحار الأنوار»، ج ۲۶، ص ۷۱، مرحوم مجلسی در شرح این روایت می‌فرماید: «وقر فی صدره ای سکن فیه و ثبت من الوقار» «وقر در صدر یعنی تثبیت و سکون چیزی در قلب است.»

۲. صفار، محمد بن حسن، «بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم»، ج ۱، ص ۳۱۶.

۳. همان.

۴. همان، ص ۳۱۷.



### تحديث و واژه‌های همنشین و جانشین

۲. مفاهیم همنشین و جانشین تحدیث مورد بررسی قرار گرفت و در واقع باید گفت همه لغات، به ارتباط با عالم ملکوت اشاره دارند، اما شکل انتقال اخبار به افراد منتخب و مورد عنایت، در هر کدام متفاوت است.

(۱) «وحی، الهام، نکت، قرع و قذف»، همه‌ی این پنج مفهوم از جهت ورود اخبار به قلب، شبیه به هم هستند. البته قذف گاهی در جهت استفاده برای دشمنان و مخالفان نیز استفاده شده است که در آیات شریفه نیز بدان اشاره گردید، مثل انداختن ترس در قلوب کفار و مشرکین<sup>۱</sup>.

(۲) نقر و وقر هم دو مفهوم شبیه به هم هستند که شنیدن صدای ملک و ورود اخبار از طریق گوش است.

(۳) البته در برخی روایات از واژه نکت برای ورود اخبار از طریق گوش<sup>۲</sup> و از واژه وقر<sup>۳</sup> و نقر<sup>۴</sup> هم برای ورود اخبار از طریق قلب خبر می دهد. گاهی نیز شنیدن با الهام در قلب همراه می شود.<sup>۵</sup>

۱. «وَ أَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمْ» «و کسانی از اهل کتاب را که با [مشرکان] هم‌بستی کرده بودند از دژهایشان به زیر آورد و در دل‌هایشان هراس افکند»، سوره احزاب ۳۳، آیه ۲۶.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، «الکافی»، ج ۱؛ ص ۲۶۴ (عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قُلْتُ أَخْبِرْنِي عَنْ عِلْمِ عَالِمِكُمْ قَالَ وَرَأَيْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ وَ مِنْ عَلِيٍّ قَالَ قُلْتُ إِنَّا نَتَحَدَّثُ أَنَّهُ يُقَذَفُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ يُنَكَّتُ فِي آذَانِكُمْ قَالَ أَوْ ذَاكَ).

۳. صفار، محمد بن حسن، «بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیه»، ج ۱، ص ۲۳۲ (عَنِ الْوَلِيدِ الطَّائِفِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: إِنَّ مِنَّا لَمَنْ يُوقَرُ فِي قَلْبِهِ...).

۴. همان ، ص ۳۱۷؛ مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، «بحار الأنوار»، ج ۲۶، ص ۵۸ (عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي إِبْرَاهِيمَ عَالِمِكُمْ أَمْ شَيْءٌ يُلْقَى فِي قَلْبِهِ أَوْ يُنَكَّتُ فِي أُذُنِهِ فَقَالَ نَقَرَ فِي الْقُلُوبِ...).

۵. صفار، محمد بن حسن، «بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیه»، ج ۱، ص ۳۱۶، (عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قُلْتُ لَهُ أَخْبِرْنِي عَنْ الْإِمَامِ إِذَا سُئِلَ كَيْفَ يُجِيبُ فَقَالَ إِيَّاهُمْ أَوْ سَمَاعٌ وَ رَبِّمَا كَانَا جَمِيعًا...).

۴) در شأن ائمه افزون بر واژه تحدیث، از هر هفت لغت دیگر نیز استفاده شده است که قبلاً مواردی بیان گردید.

در حدیثی از حضرت موسی بن جعفر آمده است که فرمود:

«مَبْلَغُ عِلْمِنَا عَلَى ثَلَاثَةِ وُجُوهِ: مَاضٍ وَ غَابِرٍ وَ حَادِثٍ فَأَمَّا الْمَاضِي فَمَفْسَرٌ وَ أَمَّا الْغَابِرُ فَمَزْبُورٌ وَ أَمَّا الْحَادِثُ فَقَدْزَفٌ فِي الْقُلُوبِ وَ نَقْرٌ فِي الْأَسْمَاعِ وَ هُوَ أَفْضَلُ عِلْمِنَا وَ لَا نَبِيَّ بَعْدَ نَبِيِّنَا.»<sup>۱</sup>

«علم ما به سه گونه ابلاغ می‌گردد: گذشته و آینده و حادث؛ اما علوم گذشته برای ما تفسیر شده و اما آینده نوشته و در اختیار ما نهاده شده است و اما حادث در اثر القاء در قلب و تأثیر در گوش حاصل می‌شود؛ و نوع آخر (حادث) افضل علوم ما می‌باشد در صورتی که بعد از پیامبر ما پیامبری نخواهد بود.»

مرحوم علامه مجلسی<sup>۲</sup> ذیل حدیث شریف می‌فرماید:

«ماض؛ همان اموری است که متعلق به گذشته است و غابر؛ امور مربوط به آینده است، قاموس می‌گوید غیر الشی یعنی چیزی باقی مانده و الغابر یعنی باقیمانده از گذشته و این از اضداد است و اما ماضی؛ پس تفسیر شده که (مفسر گذشته برای ما رسول خدا است) و اما غابر؛ همان علوم است که متعلق به آینده و حتمی است و مزبور؛ همان علوم مکتوب برای ما در جامعه و مصحف فاطمه و در غیر این دو کتاب است؛ و شرایع و احکام در این دو یا

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، «الکافی»، ج ۱، ص ۲۶۴.

۲. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، «مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول»، ج ۳، ص ۱۳۶ ("ماض" ای ما تعلق بالأمور الماضية و "غابر" ای ما تعلق بالأمور الآتية، قال فی القاموس: غیر الشیء غیراً ای بقی و الغابر الباقي و الماضی و هو من الأضداد" فأما الماضی فمفسر" ای فسرہ لنا رسول الله" و أما الغابر" ای العلوم المتعلقة بالأمور الآتية المحتومة" فمزبور" ای مکتوب لنا فی الجامعة و مصحف فاطمة و غیرهما و الشرائع و الأحکام يمكن إدخالهما فی الأول أو فی الثانی أو بالتفریق" و أما الحادث" و هو ما يتجدد من الله حتمه من الأمور البدائية، أو العلوم و المعارف الربانية أو تفصیل المجملات أو الأعم" فقدزف فی القلوب" بالإلهام من الله تعالى بلا توسط ملك أو نقر فی الإسماع، بتحدیث الملك و كونه من أفضل علومهم لاختصاصه بهم و لحصولهم).







### تحدیث و واژه‌های همنشین و جانشین

به صورت منفک ممکن است داخل شده باشد و اما حادث علمی است که از طرف خدا در امور ابتدایی حتمیت یافته، تجدید می‌شود یا علوم و معارف ربانی یا تفصیل مطالب اجمالی و کلی بیان می‌گردد که از طریق انداختن در قلب به الهام از خدای متعال بدون وساطت ملک یا از طریق خوردن به گوش به واسطه ملک گفته می‌شود و این علوم حادث از افضل علوم اهل بیت است، به خاطر اینکه اختصاص به ایشان دارد و فقط برای ایشان حاصل می‌گردد.»

چند حدیث دیگر نیز وجود دارد که از جهت معنا نزدیک و هم مضمون با حدیث مذکور است:

و قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّمَرِيُّ: كَتَبْتُ إِلَيْهِ أَسْأَلُهُ عَمَّا عِنْدَكَ مِنَ الْعُلُومِ، فَوَقَعَ: «عَلِمْنَا عَلَى ثَلَاثَةِ أَوْجِهٍ: مَاضٍ، وَ غَابِرٌ، وَ حَادِثٌ؛ أَمَّا الْمَاضِي فَتَفْسِيرٌ. وَ أَمَّا الْغَابِرُ فَمَوْثُوفٌ، وَ أَمَّا الْحَادِثُ فَقَدْزَفٌ فِي الْقُلُوبِ، وَ نَقَرٌ فِي الْأَسْمَاعِ، وَ هُوَ أَفْضَلُ عَلِمْنَا، وَ لَا نَبِيَّ بَعْدَ نَبِيِّنَا»<sup>۱</sup>

«علی بن محمد سمیری گوید: به حضرت ولی عصر نامه نوشتیم و سؤال کردم علمی که نزد شماست چگونه است؟ پس در توقیع شریف فرمود: علم ما بر سه وجه است: گذشته و آینده و حادث؛ اما علوم گذشته پس تفسیر شده (توسط پیامبر) و علوم آینده ثبت گردیده و علوم حادث که از طریق انداختن در قلب یا خوردن به گوش صورت می‌گیرد و این (علم حادث) بالاترین علوم ماست و هیچ پیامبری بعد از پیامبر ما نیست.»

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقُضَيْلِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ رُوِينَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَنَّهُ قَالَ إِنَّ عَلِمْنَا غَابِرٌ وَ مَزْبُورٌ وَ نَكَتٌ فِي الْقَلْبِ وَ نَقَرٌ فِي الْأَسْمَاعِ قَالَ فَأَمَّا الْغَابِرُ<sup>۲</sup> فَمَا تَقَدَّمَ

۱. طبری آملی صغیر، محمد بن جریر بن رستم، دلائل الإمامة، ص ۵۲۴، شبیه همین روایت از امام صادق را مرحوم صفار، محمد بن حسن در کتاب «بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم»، ج ۱، ص ۳۱۸ نقل نموده است.

۲. غابر در دو روایت قبل در علوم آینده استعمال شده و در این روایت در علوم سابق و گذشته به کار گرفته شد؛ که البته در لغت معمولا غابر را به معنای گذشته استعمال نموده اند. راغب اصفهانی، «مفردات ألفاظ القرآن»، ص ۶۰۱ «یقال للماضی غابراً» شاید دلیل دو روایت که استعمال در علوم آینده کرده به این معنا باشد که از قبل این علوم ثبت گردیده و سپس به ایشان رسیده است.

مِنْ عَلِمِنَا وَ أَمَّا الْمَزْبُورُ فَمَا يَأْتِينَا وَ أَمَّا النَّكْتُ فِي الْقُلُوبِ فَأَلْهَامٌ وَ أَمَّا النَّقْرُ فِي  
الْأَسْمَاعِ فَإِنَّهُ مِنَ الْمَلِكِ<sup>۱</sup>

«محمد بن فضیل گوید: به امام رضا عرض کردم: از حضرت صادق به ما روایت رسیده که فرموده است: علم ما غایب (مربوط به گذشته) و مزبور است و به قلب القا می‌گردد و در گوش شنیده می‌شود. حضرت فرمود: اما غایب عبارت است از علوم گذشته ما و اما مزبور چیزهایی است که برای ما می‌آید، اما القا به قلب همان الهام است و به گوش رسیدن توسط ملک است.»

چنانکه ملاحظه می‌گردد در این احادیث، سه طریق برای علوم ائمه ذکر شده است:

- علومی که توضیحی و تفسیری است و از طریق پیامبر (یا امام سابق) منتقل می‌گردد و شنیداری است. (علوم گذشته)
  - علومی که از طریق کتابت توسط پیامبر (یا امام سابق) منتقل می‌گردد. (علوم آینده)
  - علومی که از طریق غیب و ارتباط با عالم ملکوت توسط ملائکه منتقل می‌گردد و افضل علوم نامیده شده است. (علوم حادث)
- این علوم حادث از چند طریق دریافت می‌گردد که برخی از طریق وقوع در قلب و برخی از طریق قرار گرفتن در گوش است:

• قلب:

۱. وحی ۲. الهام ۳. قرع ۴. قذف ۵. نکت (گاهی هم در روایات، نکت در گوش بیان شده، مانند نکت فی الأسماع<sup>۲</sup>)

• گوش:

۱. نقر (گاهی هم در روایات، نقر در قلب بیان شده، مانند: نقر فی القلوب<sup>۳</sup>)

۱. صفار، محمد بن حسن، «بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم»، ج ۱، ص ۳۱۸؛ مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، «بحار الأنوار»، ج ۲۶، ص ۶۰.

۲. صفار، محمد بن حسن، «بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم»، ج ۱، ص ۳۱۷، مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، «بحار الأنوار»، ج ۲۶، ص ۵۸.

۳. همان.





### تحديث و واژه‌های همنشین و جانشین

۲. وقر (گاهی هم در روایات، وقر در قلب بیان شده، مانند: **إِنَّ مِنَّا لَمَنْ يُوقِرُ فِي قَلْبِهِ**<sup>۱</sup>).

ائمه تصریح کرده اند و اصرار دارند که تحديث با وحی تشریعی اشتباه نشود و لذا برخی اوقات به بیان این فرق پرداخته و ختم نبوت در رسول خدا را اعلان نموده‌اند.

- «أَمَّا الْحَادِثُ فَقَذْفٌ فِي الْقُلُوبِ وَ نَقْرٌ فِي الْأَسْمَاعِ وَ هُوَ أَفْضَلُ عَلَيْنَا وَ لَا نَبِيَّ بَعْدَ نَبِيِّنَا»<sup>۲</sup>
- «وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ كَانَتْ مُحَدَّثَةً وَ لَمْ تَكُنْ نَبِيَّةً»<sup>۳</sup>
- «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ إِنَّمَا الْوُقُوفُ عَلَيْنَا فِي الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ فَأَمَّا التُّبُوهُ فَلَا»<sup>۴</sup>

### ۶. نتیجه

تحديث یکی از راه‌های وصول علم امام هست و از طرق مختلفی صورت می‌پذیرد؛ گاهی از طریق قلوب که در روایات تعبیر به وحی، الهام، قذف، قرع و نکت شده است و گاهی از طریق سمع است که تعبیر به نقر و وقر شده است. این دو شیوه‌ی دریافت علوم در روایات متعددی به عنوان دو شیوه مستقل معرفی شده‌اند. ظهور و تعدد این روایات، موجب اطمینان به استقلال این دو شیوه می‌شود. در برخی از همین روایات این نکته نیز تذکر داده شده است که «وَ قَدْ يَكُونَانِ مَعًا»<sup>۵</sup>؛ یا «وَ رُبَّمَا كَانَا جَمِيعًا»<sup>۶</sup>.

تحديث از طریق گوش و قلب، در برخی موارد با هم جمع می‌شوند؛ یعنی سروش غیبی، هم به قلب فرد منتقل می‌شود و هم صدای هاتف را در گوش خود می‌شنود.



۱. همان ، ص ۲۳۲ (عَنِ الْوَلِيدِ الطَّائِفِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: ...).

۲. صفار، محمد بن حسن، «بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم»، ج ۱، ص ۳۱۸.

۳. ابن بابویه شیخ صدوق، محمد بن علی، «علل الشرائع»، ج ۱، ص ۱۸۲.

۴. کلینی، محمد بن یعقوب، «الکافی»، ج ۱، ص ۲۶۸.

۵. صفار، محمد بن حسن، «بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم»، ج ۱، ص ۳۱۶.

۶. همان ، ص ۳۱۷.

بنابراین چنانچه قبل از این نیز گذشت در بین منابع علوم اهل بیت، تحدیث از همه افضل است<sup>۱</sup> و در بین راه های دریافت علوم از طریق تحدیث، ورود قلبی معارف و اخبار، از همه افضل و بالاتر است:

«عَنْ الْوَلِيدِ الطَّائِفِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: إِنَّ مِثْلًا لِمَنْ يُوقَرُ فِي قَلْبِهِ وَ مِثْلًا مَنْ يَسْمَعُ بِأُذُنِهِ وَ مِثْلًا مَنْ يُنْكِتُ وَ أَفْضَلُ مِمَّنْ ۲° يَسْمَعُ ۳.»

«ولید طائفی گوید: امام صادق فرمود: بعضی از ما احساس مطلب را در قلب خود می کند و بعضی با گوش می شنود و بعضی به او القاء می شود و بهتر از کسی است که می شنود.»

و اما اینکه چرا مجرا و مبدا دریافت علوم در اهل بیت مختلف و متفاوت است، شاید بتوان چنین نتیجه گرفت که آنچه از طریق قلب منتقل می گردد، همان الهامات ربانی و تابش نور فیض علم الهی بر قلب امام است<sup>۴</sup> و آنچه بر گوش منتقل می شود همان امور حادث و وقایع خارجی است.<sup>۵</sup> بنابراین در انتخاب طریق انتقال علوم، محتوا ملاک تعیین است و اگر اخبار و معارف مهمتر باشند، این انتقال از طریق قلب صورت می پذیرد.

۱. همان ، ص ۳۷۲؛ مفید، محمد بن محمد، «الإختصاص»، ص ۳۱۸ (وَأَمَّا الْحَادِثُ فَقَدْ فَدَّ فِي الْقُلُوبِ وَ نَقَرَ فِي الْأَسْمَاعِ وَ هُوَ أَفْضَلُ عَلَيْنَا).

۲. در برخی نسخ عبارت «و افضل من یسمع» دارد که در این صورت در بین طرق تحدیث شنیدن از همه افضل است.

۳. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، «بحار الأنوار»، ج ۲۶، ص ۵۵.

۴. حسینی همدانی، سید محمد، «درخشان پرتوی از اصول کافی»، ج ۵، ص ۶۳.

۵. همان ، ج ۲ ص ۲۱۷.



## فهرست منابع

۱. قرآن کریم، ترجمه مکارم شیرازی.

### ۱. کتابها

۲. ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد، *النهایه فی غریب الحدیث و الاثر*، تحقیق: طاهر احمد الزاوی و محمود محمد الطناحی، چهارم، موسسه اسماعیلیان، قم، ۱۳۶۴ ش.
۳. ابن بابویه شیخ صدوق، محمد بن علی، *علل الشرائع*، اول، داوری، قم، ۱۳۸۵ ش.
۴. ابن فارس، أحمد بن فارس، *معجم مقانیس اللغة*؛ تحقیق: هارون، عبدالسلام محمد، اول، مکتب الاعلام الاسلامی، قم، ۱۴۰۴ ق.
۵. ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، تحقیق: جمال الدین میردامادی، سوم، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۴ ق.
۶. امام عسکری(ع)، *تفسیر منسوب امام حسن العسکری*، تحقیق: مدرسه امام مهدی(ع)، اول، مدرسه الامام المهدی، قم، ۱۴۰۹ ق.
۷. بخاری الجعفی، محمد بن اسماعیل أبو عبدالله، *صحیح بخاری*، تحقیق: د. مصطفی دیب البغا، دوم، دار ابن کثیر، الیمامه، ۱۴۰۷ ق.
۸. بیرجندی الحسینی، حسین، *غریب الحدیث فی بحار الانوار*، تحقیق: مرکز بحوث دارالحدیث، سوم، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۲۱ ش.
۹. جوادی آملی، عبدالله، *تفسیر موضوعی قرآن*، نشر اسراء، قم، بی تا.
۱۰. جوهری، اسماعیل بن حماد، *الصحاح: تاج اللغة و صحاح العربیه*، تحقیق: احمد عبدالغفور عطّار، دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۴۰۷ ق.



۱۱. حسن زاده آملی، حسن، هزار و یک کلمه، بوستان کتاب (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)، قم، بی تا.
۱۲. حسینی طهرانی، سید محمدحسین، امام شناسی، علامه طباطبائی، ۱۴۱۶ ق.
۱۳. حسینی همدانی، سید محمد، درخشان پرتوی از اصول کافی، چاپخانه علمیه قم، قم، ۱۳۶۳ ش.
۱۴. حسینی زبیدی، محمد مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، علی هلالی و علی سیری، اول، دار الفکر، بیروت، ۱۴۱۴ ق.
۱۵. راغب، حسین بن محمد، مفردات الفاظ قرآن، اول، دارالقلم-دار الشامیه، بیروت-دمشق، ۱۴۱۲ ق.
۱۶. سبحانی، جعفر، الملل و النحل، موسسه النشر الاسلامی - موسسه الامام الصادق.
۱۷. شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه (للصبحی صالح)، تحقیق: فیض الإسلام، اول، هجرت، قم، ۱۴۱۴ ق.
۱۸. صاحب بن عباد، کافی الکفاه، اسماعیل بن عباد، المحيط فی اللغة، تحقیق: محمدحسن آل یاسین، اول، عالم الكتاب، بیروت، ۱۴۱۴ ه ق.
۱۹. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد (ص)، تحقیق: کوجه باغی، دوم، مکتبه آیه الله مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۴ ق.
۲۰. طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج علی أهل اللجاج، تحقیق: خراسان، محمد باقر، اول، مشهد، نشر مرتضی، ۱۴۰۳ ق.
۲۱. طبری آملی صغیر، محمد بن جریر بن رستم، دلائل الإمامه، تحقیق: قسم الدراسات الإسلامیة مؤسسه البعثه، اول، بعثت، قم، ۱۴۱۳ ق.





### تحديث و واژه‌های هم‌نشین و جانشین

۲۲. طریحی، فخر الدین بن محمد، *مجمع البحرین*، تحقیق: احمد اشکوری، سوم، تهران، مرتضوی، ۱۳۷۵ ش.
۲۳. عاملی شیخ بهائی، محمد بن حسین، *الوجیزه فی علم الدراییه*، من مخطوطات موقع مرکز الفقیه العاملی لإحیاء التراث، بی‌جا، بی‌تا.
۲۴. فخلعی، محمد تقی، *گفتمانهای مذاهب اسلامی*، نشر مشعر، بی‌تا.
۲۵. فراهیدی، خلیل بن احمد، *العین*، دوم، نشر هجرت، قم، ۱۴۰۹ ق.
۲۶. فیومی، احمد بن محمد، *المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر*، دوم، دارالهجره، قم، ۱۴۱۴ ق.
۲۷. فیض کاشانی، محمد محسن بن شاه مرتضی، *الوافی*، اول، کتابخانه امام امیرالمؤمنین علی، اصفهان، ۱۴۰۶ ق.
۲۸. قرشی بنایی، علی‌اکبر، *قاموس قرآن*، ششم، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۴۱۲ ق.
۲۹. الکرکی العاملی، حسین بن شهاب الدین، *الاجتهاد و التقليد (هدایة الابرار الی طریق الائمه الاطهار)*، تحقیق: رؤوف جمال الدین، حی المعلمین، اول، نجف، ۱۳۹۶ ق.
۳۰. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، تحقیق: غفاری علی‌اکبر و آخوندی، محمد، چهارم، دارالکتب الإسلامیه، تهران، ۱۴۰۷ ق.
۳۱. \_\_\_\_\_، مصطفوی، سید جواد، *أصول الکافی / ترجمه مصطفوی*، اول، کتاب فروشی علمیه اسلامی، ۱۳۶۹ ش.
۳۲. گیلانی میرزای قمی، ابوالقاسم، *قوانین الاصول*، انتشارات اسلامی، قم، ۱۳۷۸ ق.
۳۳. مازندرانی، محمد صالح بن احمد، *شرح الکافی-الأصول و الروضة*، تحقیق: شعرانی، ابوالحسن، اول، المكتبة الإسلامیه، تهران، ۱۳۸۲ ق.



۳۴. مامقانی، عبدالله، *مقیاس الهدایة*، اول، دلیل ما، قم، ۱۴۲۸ ق.
۳۵. مجلسی، محمد باقر، *بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار*، دوم، دار إحياء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳ ق.
۳۶. \_\_\_\_\_، *مراه العقول فی شرح اخبار آل الرسول*، دوم، تحقیق: سید هاشم رسولی، دار الکتب الاسلامیه، تهران، ۱۴۰۴ ق.
۳۷. مصطفوی، حسن، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم المیزان*، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، اول، تهران، ۱۴۲۶ ق
۳۸. \_\_\_\_\_، *تفسیر روشن*، مرکز نشر کتاب، تهران، ۱۳۸۰ ش
۳۹. مفید، محمد بن محمد، *أوائل المقالات فی المذاهب و المختارات*، اول، کنگره جهانی شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ ق.
۴۰. \_\_\_\_\_، *الاختصاص*، تحقیق: غفاری، علی اکبر و محرمی زرنندی، محمود، اول، المؤتمر العالمی لالیفیه الشیخ المفید، قم ۱۴۱۳ ق
- مقالات:**
۴۱. سعیدی روشن، محمد باقر، *تحلیل وحی از دیدگاه اسلام و مسیحیت*، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه، ۱۳۷۵.

